

# شرح روایات امام زمان عجل الله تعالی فرجه

(روایات پیرامون غیبت، ظهور و رجعت)

از کتاب «الشموس المضيئة في الغيبة والظهور والرجعة»، اثر مرحوم آیت الحق شیخ علی

سعادت پرور (پهلوانی تهرانی)

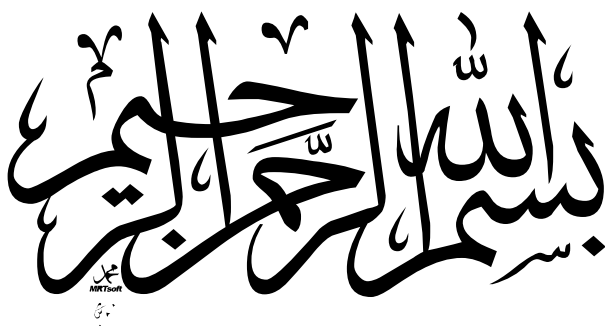
باب اول، فصل اول: لزوم وجود حجت در زمین، در هر عصر و زمان

شارح: حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا عابدینی دام عزه

اسفند ۱۳۹۳ ه.ش - قم مقدسه - جلسات ۱ و ۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فهرست مطالب

## جلسه اول

۱. مقدمه ..... ۴
- ۱-۱. رویکرد ما در شرح روایات ..... ۴
- ۲-۱. کتاب مورد بحث ..... ۴
۲. کلیات بحث، شروع باب اول کتاب: مسائل مربوط به پیش از غیبت صغری ..... ۵
- ۱-۲. فصل اول «لزوم وجود حجت خدا در زمین، در هر عصر و زمان» ..... ۵
- ۲-۲. «سنت غیبت حجت» در عین «وجود حجت» چیست؟ ..... ۶
- ۳-۲. رسالت امام زمان علیه السلام در دوران غیبت: عبور دادن بشر از ظاهر به باطن ..... ۸
- ۱-۳-۲. یافتن باطن، با چشیدن شدائد و انقطاع از تعلقات ظاهری (داستان یافتن اسم اعظم) ..... ۹
- ۴-۲. رابطه با امام زمان علیه السلام، بر اساس اسم الباطن، با نزدیکی درونی و طهارت وجودی ..... ۹
- ۱-۴-۲. مثال به رابطه باطنی با امام، در داستان ابوهارون مکفوف ..... ۹
- ۵-۲. ظهور، رجعت و قیامت، مراتبی از یک حقیقت ..... ۱۰
- ۶-۲. درک تقطع اسباب، با گذر از شدائد سهمگین ..... ۱۱
- ۱-۶-۲. شدائد بخاطر جدا کردن انسان از روابط غلطی است که وجودش را با آنها شکل داده ..... ۱۲
- ۲-۶-۲. آمادگی برای ظهور، نیازمند اختیار کردن شدائد سهمگین ..... ۱۳
- ۷-۲. هدف و تابلوی مباحث این کتاب: ظهور اسم «الباطن» ..... ۱۴
- ۱-۷-۲. دوران ظهور، آغاز زندگی آخرتی انسان در دنیا ..... ۱۴
- ۸-۲. ظهور مقدمه‌ی تحقق قیامت است ..... ۱۵
۳. شرح روایات فصل اول ..... ۱۶
- ۱-۳. شرح روایت اول (از امیرالمؤمنین علیه السلام) ..... ۱۶
- ۱-۱-۳. ضرورت وجود حجت معصوم در زمین ..... ۱۶
- ۲-۱-۳. حجت یا ظاهر است یا پنهان (هم در نظام انبیاء و هم در نظام اوصیاء) ..... ۱۷
- ۳-۱-۳. ضرورت وجود حجت، بعنوان ملاک و میزان بصورت مصداقی ..... ۱۸



- ۴-۱-۳. ولو یک نفر در زمین باشد، ضرورت حجت بودن، برای حجّت بر خودش باقیست... ۱۸
- ۲-۳. شرح روایت دوم (از امیرالمؤمنین علیه السلام) ..... ۱۹
- ۱-۲-۳. نظام هدایتگری الهی با مصداق است ..... ۱۹
- ۲-۲-۳. «محضر قرآن» همان «محضر امام» است، که اینها جداسدنی نیستند ..... ۲۰
- ۳-۲-۳. ضرورت وجود حجت، برای آنکه مانع گمراهی اتباع اولیاء الهی بشود ..... ۲۰
- ۴-۲-۳. غیبت از رابطه بدنی با شخص امام، و قطعیت رابطه قلبی با نور امام ..... ۲۲
- ۳-۳. شرح روایت سوم (از امام حسن عسکری علیه السلام) ..... ۲۲
- ۱-۳-۳. عدم شناخت امام (و عدم تبعیت از او) موجب جاهلیت و محرومیت از حیات انسانی ..... ۲۳
- ۲-۳-۳. حقیقت امام، روح و ریسمان مرتبط کننده اعمال ..... ۲۳

## جلسه دوم

۱. مرور مطالب گذشته ..... ۲۵
- ۱-۱. لزوم حضور حجت در نظام تشریع ..... ۲۵
- ۲-۱. حضور حجت، برای تحقق غایت خلقت، و عبور مردم از مرتبه حیوانیت ..... ۲۶
- ۳-۱. لزوم حضور حجت در نظام تکوین ..... ۲۶
- ۴-۱. غیبت حجت، غیبت از بدن اوست، نه غیبت از حقیقت او ..... ۲۷
- ۵-۱. حجّت حجت به ارتباط و دستگیری و هدایت است (قطع رابطه امکان ندارد) ..... ۲۸
۲. ادامه شرح روایت سوم ..... ۲۹
- ۱-۲. غیبت حجت، موجب ضلالت و حیرت در هدایت نمیشود ..... ۲۹
- ۲-۲. ظهور باطن و حقیقت انسان، از دوران ظهور تا شکوفایی کامل آن در قیامت ..... ۳۰
- ۳-۲. شوق درک باطن لطیف انسان در قیامت، با گذر از شدت فشارها و شدائد قبل از آن ..... ۳۱
- ۴-۲. زمین فقط «ظرف تحقق حجت» است (نه قید آن)، و او حجت بر کل نظام وجودست ..... ۳۴
- ۵-۲. انسانی که به کمال انسانی نرسیده، در مرتبه حیوانی و دوران جاهلیت مانده ..... ۳۶
- ۱-۵-۲. معرفی حجت به شیعیان مراتب مختلف داشته است ..... ۳۷
- ۲-۵-۲. جاهلیت نسبت به حجت، تشکیکی است (از جهل با عناد و شرک، تا جهل صرف) ..... ۳۷

۳. شرح روایت چهارم (از امیرالمؤمنین علیه السلام)..... ۳۸

۱-۳. چه افرادی از فتنه‌های پیچ در پیچ ظلمانی آخرالزمان رهایی می‌یابند؟..... ۳۸

۲-۳. خلق از رؤیتِ حجتِ کورند، نه آنکه ارتباط با حجتِ ممکن نباشد!..... ۳۹

۲-۳. ۱. حجاب فقط از اعمال بد ماست، و حجت پوشیده نیست (داستان علی ابن مهزیار) ۴۰

۲-۳. ۲. شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید!!..... ۴۱

۳-۳. ۳. دوران غیبت، دوران رسیدن به مرتبه صدق (تطابق حرف و عمل، و ظاهر و باطن)..... ۴۲

۴-۳. ۴. اگر حجت نباشد، اهل زمین در زمین فرو می‌روند یا در حیوانیت میمانند..... ۴۳

۳-۳. ۵. سنت یوسفی در حضرت حجت علیه السلام..... ۴۳

۳-۳. ۶. رؤیت حضرت حجت علیه السلام در ضمن تمام خیرات و حسنات و اعمال صالح..... ۴۴

۳-۳. ۷. رؤیت حضرت حجت علیه السلام در آینده‌ی هر انسان صالح..... ۴۵

۳-۳. ۸. شناخت حقیقتِ سَعی امام، موجب عبور از ظاهر به باطن و تحقق فرج برای منتظر..... ۴۶

۳-۳. ۹. دوران غیبت، دوران شناخت و رؤیت حقیقتِ امام زمان علیه السلام در همه جا و هر زمان..... ۴۷

## جلسه اول

### بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليّك الحُجّة بن الحسن، صلواتك عليه و على آبائه، في هذه السّاعة و في كلّ ساعة، وليّاً و حافظاً، و قائداً و ناصراً، و دليلاً و عيناً، حتّى تُسكّنه أرضك طوعاً، و تُمتّعه فيها طويلاً.

ان شاء الله از یاران، یاوران و بلکه سرداران حضرت باشیم، صلواتی سرداری مرحمت کنید.

### ۱. مقدمه

#### ۱-۱. رویکرد ما در شرح روایات

از خدای تبارک و تعالی تقاضا می‌کنیم که انشاءالله این فصل جدیدی را که می‌خواهیم آغاز کنیم و در خدمت روایات نورانی باب امام زمان علیه السلام باشیم، توفیق دهد که هم معرفت پیدا کنیم و هم عمل مطابق این معرفت روزیمان بشود، ان شاء الله. و خدای ناکرده این معرفت «اتمام حجت بالاتری» برای ما نباشد که عمل مطابقش محقق نشود، و این باعث شود که نعوذ بالله [بخاطر این تکذیب عملی] در دروهمان خبائث بیشتری ایجاد بشود.

لذا نگاهی که داریم، این است که در عین اینکه بعضی از نکات معرفتی روایات را در حدی که می‌فهمیم مطرح می‌کنیم، اما در عین حال نگاه اصلی به روایات آن است که هدایتگر باشد و باعث حرکت بشود. لذا قصد اولی ورود به آن مسائل عمیق معرفتی روایات نداریم، مگر آن حدی که دوستان اطلاعی دارند و مطرح می‌کنند و ما بیشتر گوش می‌کنیم، و البته ما نه بلدیم و نه قصدش را داریم، بلکه بیشتر به عنوان آن نگاه هدایتی می‌خواهیم از روایات استفاده کنیم. یعنی آن قصد اولی در روایات را مثل نگاه به «آینه» بکنیم که خودمان را در آینه ببینیم تا اصلاح بشویم، نه آنکه آینه را فقط قیمت گذاری بکنیم و تجزیه و ترکیب آینه باشد.

#### ۲-۱. کتاب مورد بحث

کتابی را که انتخاب کردیم، کتاب «الشموس المضيئه» (اثر آیت الله سعادت پرور) است. چون این کتاب هم مختصر است و هم روایات صحیحی را انتخاب کرده، و سعی کرده کمتر تکراری باشد، و باب بندی خوبی هم کرده است، و اینها باعث میشود که هم مباحث خیلی طولانی نشود و روایات مکرر نیاید، و هم اینکه به تمام ابواب مختلف بپردازیم.

هرچند که نیامدن یک روایت هم محرومیت است اما تفصیل روایات هم ممکن است برای ما که وقتمان محدود است به هفته ای یک روز، این تفصیل موجب شود که بهره مندی مان را از ابواب مختلف کمتر

بکند. امر دائر بین دو محرومیت است، که یا محرومیت پیدا بکنیم از تفاسیل و تنوع روایات در ابواب مختلف، و یا محرومیت پیدا بکنیم از اینکه تمام روایات یک باب را بخوانیم. و ظاهراً چون وقت محدود است ترجیح به این است که روایات کمتری از هر باب دیده شود تا بتوانیم ابواب بیشتری را مطرح کنیم، و لذا باعث شد که به کتاب مختصرتری رجوع بکنیم.

هرچند بنده قسمت امام زمان از کتاب اثبات الهداة (اثر شیخ حر عاملی) را هم میپسندیدم، و روایات بسیار عالی در آنجا ذکرشده، و همچنین «نورانیت نقل» هم از مصنف و «باب بندی اش» انسان را بیشتر ترغیب میکند. و البته بعضی کتب دیگر هم در این زمینه هست که یا دسته بندی خوبی کرده اند، یا تبویب کرده و یا خلاصه کرده اند. ولی به جهتی که عرض شد، در این جلسه در محضر این کتاب «الشموس المضيئه» هستیم.

## ۲. کلیات بحث، شروع باب اول کتاب: مسائل مربوط به پیش از غیبت صغری

الباب الأول: فيما يرتبط بالحجة بن الحسن عليه السلام قبل غيبته الصغرى

و يعتقد من أربعة فصول: الفصل الأول: في لزوم وجود الحجة في الأرض في كل عصر و زمان  
الآيات:

۱- قال سبحانه: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**

۲- و قال سبحانه: **وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ**

۳- و قال سبحانه: **لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَحْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ، لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا<sup>۱</sup>**

۴- و قال سبحانه: **لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ<sup>۲</sup>**

## ۲-۱. فصل اول «لزوم وجود حجت خدا در زمین، در هر عصر و زمان»

بحثی که ایشان به عنوان اولین فصل در باب اول در این کتاب آغاز میکنند، بحث کلی «لزوم وجود حجت در ارض» است که از ابواب ضرورت حجت در کتاب کافی شریف میباشد، و ابواب مختلفی را در آنجا منعقد کرده، در ابتدای بحث «امامت» و «کتاب الحجة» از کافی شریف، ابواب متعددی ذکر شده که جا دارد در کافی آن ابواب مفصلاً دیده بشود، و چون در بحث شرح روایات کافی که داریم پس از «کتاب التوحید» به آن بخش میرسیم، لذا بحث تفصیلی در این زمینه را موکول به همان «جلسات تفسیر روایات کافی» میکنیم، و الا جا داشت که تفصیلی تر برخی مسائل مربوط به «ضرورت حجت» و بعد از

<sup>۱</sup> الزعد: ۷.

<sup>۲</sup> الفاطر: ۲۴.

<sup>۳</sup> الإسراء: ۹۵.

<sup>۴</sup> یونس: ۴۷.

آن بحث «ضرورت وجود حجت غائب» دیده بشوند. اما چون در کافی این مسائل می آید، لذا در بحث فعلی به همین چهار روایتی که در این فصل ذکر کرده‌اند اکتفا میکنیم و تفصیلش را واگذار میکنیم برای بحث کتاب الحجة در درس اصول کافی.

## ۲-۲. «سنت غیبت حجت» در عین «وجود حجت» چیست؟

اصل بحث «وجود امام زمان»، واقعاً یکی از عجایب روزگار است. هرچند ما با «حجاب عادت» عادت کردیم و این وجود شاید خیلی برایمان تعجب آور نباشد، اما اینکه خداوند متعال اینطور سنتی را قرار داده، و این سنت را به عنوان «سری از اسرار خودش»، و «امری از امور خودش»، در روایات شریف معرفی کرده است، که «الغیبة سر من اسرار الله و امر من امر الله»<sup>۱</sup>، یعنی اینطور نیست که غیبت فقط عقاب باشد، که اگر غیبت آمده فقط بعنوان جزا و عقاب برای مؤمنین باشد که چون رعایت نکردند، یا به عنوان اینکه چون غیرمؤمنین آمادگی نداشتند خداوند «حجت خودش» را غایب کرده است، که ما غیبت را فقط از ظلم و جور بندگان ببینیم که غیبت از باب جزا و عقاب باشد.

نه! این جزاء خودش یکی از علت ها در «طولانی شدن غیبت» است. اگر روایات وارد شده که علت غیبت این [ظلم بندگان] (و جزاء آنان در غیبت) است این به عنوان یک مَثبت است، یکی از علت ها، که علت «طولانی شدن غیبت» است (نه علت «اصل غیبت»). اما «اصل الغیبة» جزء یکی از عظیم ترین «مواطن انسانی» است که باید ایجاد میشد. یعنی اینکه چه ظلم ظالمی درکار بود و چه ظلم ظالمی در کار نبود، خداوند متعال «اصل غیبت» را محقق میکرد.

چون دارد در روایت که سنت‌های انبیاء علیهم‌السلام باید در وجود حضرت حجت علیه‌السلام محقق شود، از جمله سنی که انبیاء داشتند غیبت‌های انبیاست، که انبیاء غیبت‌ها داشتند هر کدام، که آن غیبت‌ها در وجود وصی آخرین و امام حجت علیه‌السلام می‌خواهد محقق شود؛ علت هم دارد در رابطه با «عبور از ظاهر به باطن» که یکی از مراحل کمالی انسانهاست، این عبور از ظاهر به باطن امکان‌پذیر نمی‌شود مگر اینکه غیبت محقق بشود، مردم در رابطه با استفاده از امام معصوم امام زمان علیه‌السلام، سوق داده شدند از ابتدای بعثت به سمتی که کم‌کم عبور از ظاهر به باطن محقق شود. در این عبور از ظاهر به باطن، هر چند دشمن هم در دشمنی کوتاهی نکرده، اما «دشمنی دشمن» اینجور نبوده که برنامه الهی را به هم بزند؛ یعنی [نمیشود بگوییم که] خدای باری تعالی قصد کرده بود این ظاهر باشد و به صورت علنی باشد، اما دشمن چون دشمنی کرد، [یکدفعه] برنامه خدا به هم ریخت و به صورت پنهانی شد!

۱ کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۱ ص ۲۸۸، فَقَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِقَائِمٍ مِنْ وَلَدِكَ عَجَبٌ؟ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِي وَ رَبِّي! وَ لِيُخَصَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَخَفَّ الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ «أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ»، مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِنَّكَ وَ الشَّكُّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُفْرٌ.

نه دشمن کوچکتر از آن است که قدرت و قاهریت حضرت حق را بتواند در حقیقت در مقابلش بایستد، اما دشمن می‌تواند با دشمنی‌اش آن نقشه را اینگونه پیاده بکند، آن نقشه الهی را عامل شود برای پیاده شدنش، البته طول کشیدنش و محرومیت‌هایش اختیاری است.

این بحث به عنوان یک تابلوی بحث برای ما باشد که نگاه ما به بحث غیبت امام زمان علیه السلام اصل غیبت «جزای عقابی» نیست، بلکه اصل غیبت یک «حقیقت کمالیه» است، لذا در روایات از نبی ختمی صلی الله علیه و آله، از امیرمؤمنان علیه السلام<sup>۲</sup>، از امام صادق علیه السلام مکرر از حضرات وارد شده که آرزو می‌کردند در این دوران باشند<sup>۳</sup>، آرزو می‌کردند در این دوران باشند (که یکی از احادیثش را همین جا درمقدمه دومی که آورده ایشان در آن مقدمه ذکر کرده بعد بیان کرد دوستان آنجا رجوع می‌کنند که ان شاء الله مباحث تفصیلی آنها را بعدا عرض میکنیم)، اینجا درمقدمه آورده که اینها «آه آه، شوقا شوقا الی لقاء اخوانی» که از نبی ختمی صلی الله علیه و آله از امام صادق علیه السلام<sup>۴</sup>، از امیر مومنان علیه السلام<sup>۵</sup> وارد شده و صادر شده نشان می‌دهد که ایشان مشتاق بودند.

<sup>۱</sup> کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۱ ص ۲۶۷ و ۲۶۸، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكِبَ فِي صَلْبِ الْحَسَنِ نُطْقَةً مُبَارَكَةً رَكِبَتْ طَائِرَةً طَاهِرَةً مَهْطَةً يَرْتَضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَ يَكْتُمُ بِهَا كُلَّ جَاحِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيَّ تَقِيَّ بَارٌّ مُزْنِي هَادٍ مَهْدِيٍّ أَوَّلُ الْعَدَلِ وَ آخِرُهُ، يُصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُصَدِّقُ اللَّهَ فِي قَوْلِهِ، ... طُوبَى لِمَنْ لَقِيَهُ وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِالْإِفْرَارِ بِهِ ...

<sup>۲</sup> الغيبة (للنعماني)، ص ۲۱۳ و ۲۱۴، باب ۱۳ حدیث ۱، قال الحسين بن علي علیه السلام: جاء رجلٌ إلى أمير المؤمنين علیه السلام فقال له: يا أمير المؤمنين تَبَيَّنَا جَهْدِيكُمْ ... فقال أمير المؤمنين علیه السلام: ... أَوْسَعُكُمْ كَهْفًا وَ أَكْثَرُكُمْ عِلْمًا وَ أَوْصَلَكُمْ رَحْمًا اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْثَهُ خُرُوجًا مِنَ الْعُقَّةِ وَ اجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَاعْرِمْ وَ لَا تَنْتَنِ عَنْهُ إِنْ وَفَّقْتَ لَهُ وَ لَا تَجُورَنَّ عَنْهُ إِنْ هُدَيْتَ إِلَيْهِ (و أومأ بيده إلى صدره) هَاهُ شَوْقًا إِلَى رُؤَيْتِهِ .

<sup>۳</sup> الغيبة (للنعماني)، ص ۲۴۵، باب ۱۳ حدیث ۴۶، قال الصادق علیه السلام: لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَحَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي .

<sup>۴</sup> التحصين في صفات العارفين، ج ۲ ص ۲۳ و ۲۴، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: هَاهُ شَوْقًا إِلَى إِخْوَانِي مِنْ بَعْدِي، فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا إِخْوَانَكَ؟ قَالَ لَا أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَ إِخْوَانِي جَيِّفُونَ مِنْ بَعْدِي شَأْنُهُمْ شَأْنُ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمٌ يَفْرُونَ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ وَ مِنَ الْفَرَاتِ كُلِّهِمْ اتِّبَاعُ مُرْضَاتِ اللَّهِ يَتَرَكُونَ الْمَالَ لِلَّهِ وَ يُدَلُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِالْقَوَاضِعِ لِلَّهِ لَا يَزْعُبُونَ فِي الشَّهَوَاتِ وَ فَضُولِ الدُّنْيَا مُجْتَمِعُونَ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ كَأَنَّهُمْ عُرَاءُ خَزُونٍ لِحُؤُفِ النَّارِ وَ حُبِّ الْجَنَّةِ فَمَنْ يَعْلَمُ قَدْرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ وَ لَا مَالٌ يَغُطُّونَ بِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أَشْفَقَ مِنَ الْإِنِّ عَلَى الْوَالِدِ وَ مِنَ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ وَ مِنَ الْأَخِ عَلَى الْأَخِ هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ يَفْرَعُونَ أَنْفُسَهُمْ مِنْ كَدِّ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا بِنَجَاةِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ عَذَابِ الْأَبَدِ وَ دُخُولِ الْجَنَّةِ لِمَرْضَاةِ اللَّهِ ... ضَحْكُهُمْ عِبَادَةٌ وَ فَرَحُهُمْ تَسْبِيحٌ وَ تَوَهُُّمُهُمْ صَلَافَةٌ وَ أَنْفَاسُهُمْ جِهَادٌ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، يَا أَبَادَرُ إِنِّي إِلَيْهِمْ لَمُشْتَاقٌ، ثُمَّ غَضَّ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى شَوْقًا، ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ احْفَظْهُمْ وَ انصُرْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَخْلُكْهُمْ وَ أَوْعِ عَيْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَاخَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَخْزُونُ» .

<sup>۵</sup> کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۲ ص ۳۵۳، قال الصادق علیه السلام: سَيِّدِي عَيْنُكَ نَفْتُ زُقَادِي وَ صَيِّتٌ عَلَيَّ مَهَادِي وَ اتَّبَعْتُ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي عَيْنُكَ أَوْصَلَتْ مُصْطَابِي بِفَضَائِلِ الْأَبَدِ وَ قَدَّذَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُغْنِي الْجَنَّةَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أَحْسَنَ بِدَمْعَةٍ تَرَفَّى مِنْ عَيْنِي وَ أَتَيْنَ بِفُتْرٍ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَائِحِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلٌ بَعِثَنِي عَنْ غَوَايِرِ أَغْظَمِهَا وَ أَفْضَحَهَا وَ بَوَاقِي أَشَدَّهَا وَ أَكْثَرُهَا وَ نَوَائِبِ مَخْلُوطَةِ بَعْضِيكَ وَ تَوَارِلِ مَعْجُونَةِ بَسْخِطِكَ ...

<sup>۶</sup> کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۱ ص ۲۹۱، قَالَ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: .... يَا كَمِيلَ أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِيهِهِ آوِ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ. / الامالی (للطوسي)، ص ۵۷۶: قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا نَوْفُ، خُلِفْنَا مِنْ طَبِئَةِ طَبِئَةٍ، وَ خَلِقَ شَيْعَتَنَا مِنْ طَبِئَتِنَا، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ احْجُمُوا بِنَا. ... أَوْلَيْكَ شَيْعَتِي الْأَطْيَبُونَ، وَ إِخْوَانِي الْأَكْرَمُونَ، أَلَا هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ.

وقتی که یاران حضرت می‌گویند که ما برادران شما نیستیم؟! حضرت می‌فرماید: نه، شما یاران من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که «آمنوا بسواد علی بیاض»<sup>۱</sup>، یعنی در مرتبه‌ای از کمال اینها قرار دارند بدون اینکه ما را به شکل ظاهری ببینند آن حقیقت رابطه با ما را ادراک می‌کنند و آمنوا بسواد، به واسطه یک سیاهه‌هایی که در اوراق هست اینها به ما ایمان می‌آورند، این مرتبه از ایمان عظیم است و خیلی ساده نیست لذا در کنار این که انسان در دوران غیبت در محضر امام به صورت ظاهری نیست در محضر امام هست حقیقتاً، لذا می‌خواهند سوق بدهند انسان را که از «رابطه‌های بدنی» عبور بکند لذا غیبت در زمان غیبت، غیبت از بدن است نه بیشتر. امکان ندارد شما روایات باب ضرورت وجود را و حجت را که ببینید (همین جا هم بعضی‌هایش آمده)، امکان ندارد حجت حاضر نباشد، اصلاً «زمین بدون حجت» معنا نمی‌دهد، اگر می‌خواست غیبت «مطلق» باشد آنگاه زمین «بدون حجت» بود، که دیگر با نبودن فرقی نمی‌کرد، این که «غیبت» با «نبودن» متفاوت است برای این است که دارند عبور می‌دهند، و «غیبت از بدن» دارد محقق می‌شود، یعنی «بدن ملاک رابطه نباشد»؛

انسان عبور بکند از «اسم الظاهر» به «اسم الباطن»، یعنی همان حقیقتی که برای ارتباط با خدا که در قالب ظهور بدنی امکان‌پذیر نیست (چون که خدا بدن ندارد)، لذا کمالات دارد سوق داده می‌شود به سمتی که آنگونه معرفت نسبت به امام محقق شود که امام روح عالم است و آن حقیقت عظیم عالم وجود است، و واسطه تدبیر عالم است و «تقدیرات عالم» دارد از آنجا نازل بر عالم می‌شود، آن حقیقت واسطه فیض مکشوف شود. یعنی امام فقط در رابطه‌های ظاهری اولی دیده نشود، در کنار هدایتگری «رشد عقول» می‌خواهد محقق شود؛ هدایتگری در رابطه با رشد عقول و رسیدن به آن مرتبه می‌خواهد محقق شود.

### ۳-۲. رسالت امام زمان علیه السلام در دوران غیبت: عبور دادن بشر از ظاهر به باطن

این تابلو و نگاه به امام زمان علیه السلام و دورانی که ما در آن قرار داریم به عنوان «دوران غیبت»، رسالت امام زمان را هم خیلی سنگین می‌کند، چون آن رسالت عبور دادن همه افراد بشری است در دوران ظهورش، از مرتبه ظاهر به باطن، که خیلی باید مشکلات، سختی‌ها، فشارها، ایجاد شود چون با فشارها و سختی‌هاست که این تعلقات گسسته می‌شود، آن حالت خلوص ایجاد می‌شود، لذا در قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ» اینها وقتی در کشتی می‌نشینند و حالت غرق بر آنها احاطه پیدا می‌کند، آنگاه است که «دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» خدا را با اخلاص می‌خوانند، اگر می‌خواهد تعلقات ریخته شود و انقطاع ایجاد بشود و آن رابطه باطنی محقق شود، نیاز به شداوند است که از اسباب ظاهری جدا بشود.

<sup>۱</sup> کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۱ ص ۲۸۸، «فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ يَذْكُرُ فِيهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ مَنْ أَعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حَجَبَتْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاضٍ.

<sup>۲</sup> العنكبوت، ۶۵: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ».

## ۲-۳-۱. یافتنِ باطن، با چشیدنِ شذائِد و انقطاع از تعلّقاتِ ظاهری (داستان یافتنِ اسمِ اعظم)

در روایت دارد که کسی آمد خدمت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام (الان تردید از من است)، بعد آنجا گفت من اسم اعظم را می‌خواهم، حضرت دستور داد که او را انداختند در آب عمیقی که آنجا کنارشان بود و آنجا نشسته بودند، این بیچاره که در آب افتاده بود گفت آقا ما اصلاً پشیمان شدیم، آقا اقلاً اگر به ما «اسم اعظم» را نمیدهی چرا اینطور عقابمان میکنی!!

امام رهایش هم کردند، او هر چه داد و فریاد که من را نجات بدهید من شنا بلد نیستم، او دست و پا می‌زد، و حضرت شروع کرد گفتگو با اطرافیان، این اطرافیان هم دلشان داشت همینطور شور می‌زد که این دارد اینجا غرق می‌شود اما حضرت با خیال راحت دارد حرف می‌زند! بعد آنجا حضرت در یک لحظه خاصی گفت که «الان بگیردش»، آن لحظه‌ای بود که این دیگر او یقین کرده بود که اینها دیگر کاری به او ندارند و قصد کشتنش را کرده اند، لذا آن‌هنگام که از اینها منقطع شد یک رابطه‌ای ایجاد شد بین او و خدا، آن «رابطه باطنی با خدا» که ایجاد شد حضرت گفت بگیرید، گرفتن اسم اعظم آن بود.

یعنی گاهی ما یک چیزهایی را می‌خواهیم که دنبالش این شذائِد است. یعنی اگر بخواهیم به ما بدهند باید بیندازند ما را اینجوری در اینطور شذائِد، که ما دیگر حاضر نیستیم به این مرتبه‌اش.

در دوران غیبت اخذ و رسیدن به کمال و رابطه اینجوری افتادن است، آیا اهلش هستیم؟ یعنی یک دفعه به این فشارها و سختی‌ها افتادن است، برای اینکه می‌خواهد «انقطاع» ایجاد شود.

## ۲-۴. رابطه با امام زمان علیه السلام، بر اساس اسمِ الباطن، با نزدیکی درونی و طهارت وجودی

دیگر حالا (در زمان غیبت و ظهور) رؤیت حضرت و ارتباط با ایشان بر آن اساس نیست که حتی منافقین می‌رفتند در کنار امیرمومنان علی علیه السلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نشستند و اظهار ارادت می‌کردند، و بقیه هم می‌دیدند که اینها که نفاقشان آشکار بود، اینها در «رابطه ظاهری» نزدیکترین بودند، دیگر در رابطه با «حضرت حجت علیه السلام» این «رابطه صرفاً ظاهری» امکان‌پذیر نیست، چون دیگر آنجا «سلطه اسمِ الباطن» است، هر کسی نزدیکتر است که «حقیقتاً نزدیکتر است»، یعنی نزدیکتری «نزدیکتری وجودی» است، نزدیکتری وجودی با «طهارت وجودی» است، به غیر طهارت وجودی، نزدیکی دیگر امکان‌پذیر نیست.

## ۲-۴-۱. مثال به رابطه باطنی با امام، در داستان ابوهارون مکفوف

البته بعضی از این نوع رابطه‌های حقیقی باطنی را در دوران حضرات معصومین علیهم السلام نیز آشکار می‌کردند. یکی مانند همان جریان ابوهارون مکفوف را از امام باقر علیه السلام شنیده اید که، وقتی ابوبصیر

<sup>۱</sup> حتی برخی برای نزدیکی بر اساس «روابط ظاهری» اقدام به ایجاد «روابط فامیلی سببی» میکردند تا نزدیکتر شوند.



از حضرت در رابطه با بحث امامت سوال می‌کند، آنجا امام باقر علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر می‌گوید: این مردمی که دارند از مسجد خارج می‌شوند، از ایشان پرس که ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) را دیده اید؟ وقتی که ابوبصیر از آنها سوال می‌کند می‌گویند نه ما حضرت را ندیدیم!! حضرت آنجا کنار ابوبصیر ایستاده است اما مردم حضرت را نمی‌بینند، چون آن مرتبه‌ی حقیقی تجلی امامت دارد محقق می‌شود؛ بعد از آن، یک فرد کوری از آنجا دارد می‌آید وارد مسجد می‌شود (که ابوهارون مکفوف بوده)، حضرت به ابوبصیر می‌فرمایند که از این هم پرس! که وقتی ابوبصیر از او سوال می‌کند، او می‌گوید: مگر نمی‌بینی که حضرت اینجا ایستاده است!!

خب آن دیگران چشم داشتند و نمی‌دیدند، و این ابوهارون چشم ندارد و می‌بیند.

رابطه‌ای که در زمان ظهور می‌خواهد محقق شود این رابطه است، یعنی بسیاری از چشم‌دارها نمی‌بینند، بسیاری از کسانی که چشم دارند نمی‌بینند، چون «آن رابطه و رؤیت حقیقی» دایره مدار «چشم» نیست، دیگر آنجا رابطه یک «رابطه بدنی» نیست، رابطه «وجودی» است، «رابطه‌ی حقیقی» می‌خواهد محقق شود، سلطه‌ی اسم الباطن است. در قیامت کبری که می‌خواهد اسم الباطن حقیقتش آشکار شود مرتبه‌ای از آن حقیقت می‌خواهد در هنگام «ظهور» محقق شود.

## ۲-۵- ظهور، رجعت و قیامت، مراتبی از یک حقیقت

لذا مرحوم علامه در ذیل آیه ۲۰۱ سوره بقره (که دوستان حتما رجوع بکنند خیلی نفیس است اینجا هم در یکی از فصل‌ها اشاره می‌شود)، آنجا می‌فرماید: که بحث بعضی از آیات که گاهی روایاتی آمده ذیل آن آیات که مثلاً این آیه مربوط به ظهور است، بعضی روایات دیگر ذیل همان آیه آمده گفته این آیه مربوط به رجعت است، و بعضی روایات دیگر هم فرموده که این آیه مربوط به قیامت است.

مفسرین دیگر، در ذیل این آیات، اینگونه روایات را که می‌بینند گاهی احساس می‌کنند «تعارض» بین این روایات است! و گاهی بعضی‌اش را کنار گذاشته اند و بعضی را قبول کرده اند، بعضی وقتها هم سکوت کردند چون دیدند این روایات قابل جمع نیست.

مرحوم علامه می‌فرمایند که: این روایات نه تنها «متعارض» نیستند بلکه اینها با همدیگر «متعاوض» هستند و کمک‌کار همدیگرند؛ به این عنوان که «حقیقت ظهور» و «حقیقت رجعت» و «حقیقت قیامت» یک حقیقت واحده‌ای است که این «حقیقت واحده» سه مرتبه از ظهور (در تحقق خارجی) دارد. این سه مرتبه از ظهور می‌شود: ظهور و رجعت و قیامت. که «ظهور تام» می‌شود «قیامت»، و «ظهور متوسط» می‌شود «رجعت»، و «ظهور ابتدائی» می‌شود «دوران ظهور حضرت حجت علیه السلام».

در این سه مرتبه «توحید» می‌خواهد آشکار شود، یعنی همان حقیقت «اسم الباطن»، و روابط ظاهری که حاجب و مانع از «رؤیت توحید» بود می‌خواهد آشکار شود، نه اینکه توحیدی «ایجاد» شود، زیرا توحید

که همیشه هست و خدا همیشه «همه کاره» است، اما در دوران ظهور می‌خواهد «آشکار» شود و همه ببینند و «مشهود» باشد که خدا فقط کاره است، البته امروز هم [در عالم] فقط خدا کاره است، اما امروز ما در غیبت هستیم و نمی‌بینیم، ولی آن روز دیگر امکان ندارد کسی در غیبت از این باشد، چه مومن باشد چه غیر مومن، لذا اینکه در روایات دارد که حضرت حجت علیه السلام می‌خواهند «بسط توحید» بکنند، و عقول سرعت رشد را در نظام کمالشان پیدا می‌کنند، چون این مرتبه «آشکار» می‌شود و این سرعت‌ها بخاطر آن اوج می‌گیرد.

## ۲-۶- درک تقطع اسباب، با گذر از شدائد سهمگین

اگر می‌خواهد یک همچنین مسئله‌ای محقق شود [باید چه شدتی بوجود آید که] ببینید در قرآن می‌فرماید: «وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (البقره، ۱۶۶)، [که تازه] وقتی که عذاب را می‌بینند «تقطّع اسباب» را می‌فهمند، یعنی تا آن مرتبه‌ای که هنوز عذاب برای آنها نیامده، هنوز تقطّع اسباب را نمی‌یابند و اسباب را کاره می‌بینند.

اگر می‌خواهد اسباب کاره بودنش [در ادراک ما] برچیده شود «خیلی سنگین و سهمگین» است، که انسان از اسباب عبور کند و بفهمد که اسباب کاره نیستند. به‌طور خیلی سهمگین باید در وجود انسان ابتلائات و کوبیدن‌ها محقق شود تا انسان از این [درک ظاهری] عبور بکند.

اینطور نیست که من راحت و آسوده بنشینم، بعد بگویم که ظهور چرا محقق نمی‌شود!!، در روایت دارد که کسی که منتظر است «کالمتشحط فی دمه»<sup>۱</sup>، این کالمتشحط فی دمه، اینکه انسان منتظر مانند کسی است که در خون خودش غوطه‌ور است، یک بیانش این است که این چیزی که می‌خواهد محقق شود اینقدر سنگین است که می‌خواهد ادراک انسان در تمام روابطی که تابحال داشته و برای خودش قطعی گرفته بوده، این ادراک به‌هم بریزد.

گاهی می‌بینید که یک کسی از نزدیکان انسان مثلا از دنیا می‌رود انسان چند روز یک مقدار حالش خوش است، یک مقدار در ادراکاتش یک تغییر و شوکی وارد شده، یا خودش یک مریضی سختی می‌گیرد یک انقطاع اجمالی برایش حاصل می‌شود، یک شوکی بهش وارد شده، آن هم نه در همه وجودش، بلکه فقط در مرتبه‌ای از ارتباطاتش یک شوک ایجاد می‌شود، یک ارتباط جدید می‌خواهد بگیرد، هرچند فقط

<sup>۱</sup> تفسیر فرات کوفی، ص ۳۶۷؛ و تحف العقول، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: دَكَّرْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءً مِنَ الْوَعْلِ وَالْأَسْقَامِ وَ وَسْوَاسِ الرَّثْبِ وَ حُبْنًا رِضَا الرَّبِّ وَ الْإِجْدُ بِأَمْرِنَا وَ طَرِيقَتَنَا وَ مَذْهَبَنَا مَعَنَا عَدَا فِي خَلْقِهِ [الْقُدْسِ وَ] الْفِرْدَوْسِ، وَ الْمُنْتَظَرُ لِأَمْرِنَا كَالْمَتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. / شرح الأحبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۷، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من حبس نفسه لداعينا، و كان منتظرا لقائنا، كان كالمتشحط بدمه بين سيفه و ترسه في سبيل الله.

چند روز این حال را دارد و بعد عبور می‌کند، اما این می‌خواهد تمام روابطی که تا بحال چیده، تمام اینها به هم بریزد. می‌خواهد یک حقیقت دیگری که فقط کاره بودن خداست محقق شود.

## ۲-۱. شدائد بخاطر جدا کردن انسان از روابط غلطی است که وجودش را با آنها شکل داده

این [ادراک حقیقی] «فقط کاره بودن خدا» حرفش ساده است، اما رؤیتش مثل همان اسم اعظمی است که می‌خواهند در آب بیندازند و غرقش بکنند، یعنی تمام روابطش باید به هم بریزد؛ از تمام آن روابط ظاهری منقطع شود، مثل «مردن و زنده شدن جدی است»، نه صرفاً «حرف مردن و زنده شدن!»، چون انسان براساس روابطی که برقرار کرده است این روابط «وجودش» را شکل داده‌اند، و حالا می‌خواهند خودش را از خودش بکنند.

چطور اینکه می‌گوییم موقع قبض روح سخت است، اصلاً علت اینکه قبض روح سخت است برای همین است که «می‌خواهند انسان را از روابط غلطی که ایجاد شده جدا کنند»، از سببیت‌ها و رابطه‌های غلطی که ایجاد شده می‌خواهند انسان را از اینها جدا کنند و هیچ کار دیگری نیست که سخت باشد.

یعنی اگر کسی دراین رابطه، «رابطه‌های صحیح» در دنیا ایجاد کرده باشد، در نگاه و ادراکات و ارتباطاتش صحیح رابطه برقرار کرده باشد، به تعبیر روایات، مرگ برای او مثل «بو کردن گل» است<sup>۱</sup>، یعنی اصلاً این مطلوبش است<sup>۲</sup>، برایش «فرّت و ربّ الکعبه» است، «رها شدن از زندان» است<sup>۳</sup>. اگر خداوند این اجل مشخص را هم برایشان قرار ندهد: «لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ» آنگاه «لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»<sup>۴</sup>، یعنی اینها دارند می‌روند به محضر آن رابطه‌ای که توحید آشکارتر شود برایشان؛

اما ما که اینطور نیستیم، ما تمام نسبت‌هایمان براساس «نظام ظاهر» چیده شده است و وقتی که می‌خواهد هر یکی از اینها متزلزل شود یک شوک باید به من وارد شود. باید یک فشار بر من ایجاد شود

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۶ ص ۱۶۱: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ عَبْدٍ قَالَ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ اذْهَبْ إِلَى فُلَانٍ فَأَتِنِي بِرُوحِهِ خَشِي مِنْ عَمَلِهِ قَدْ بَلَّوْهُ فَوَجَدْتُهُ حَيْثُ أُجِبْتُ فَيُزِيلُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَمَعَهُ خَمْسُمِائَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَهُمْ قُضَايَا الرَّاغِبِينَ وَأَصُولُ الرِّعَافَةِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُبَشِّرُهُ بِبَشَارَةِ سَوَى بَشَارَةِ صَاحِبِهِ وَ يَقْرَأُ الْمَلَائِكَةُ صَفَتِي بِرُوحِهِ يُرْجُو مَعَهُمُ الرَّحْمَنُ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ صَرَخَ فَيَقُولُ لَهُ جُنُودُهُ مَا لَكَ يَا سَيِّدَنَا فَيَقُولُ أَمَا تَرَوْنَ مَا أُعْطِيَ هَذَا الْعَبْدُ مِنَ الْكَرَامَةِ أَيْنَ كُنْتُمْ عَنْ هَذَا قَالُوا جَهْدَنَا بِهِ فَلَمْ يُطِغْنَا.

<sup>۲</sup> معانی الاخبار، ص ۲۸۷، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ ﷺ صِفْ لَنَا الْمَوْتَ؟ فَقَالَ ﷺ: لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْتَفِسُ لِطِبِّهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَ لِلْكَافِرِ كَلْسُوعُ الْأَفَاعِي وَ لَذَعُ الْعُقَارِبِ أَوْ أَشَدُّ ...

<sup>۳</sup> تحف العقول، ص ۳۶۳ و ۳۵۳، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ / وَ قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ الصَّبْرُ جِصْنُهُ وَ الْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ الدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْقَبْرُ سِجْنُهُ وَ النَّارُ مَأْوَاهُ. / معانی الاخبار، ص ۲۸۸: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، مَا الْمَوْتُ الَّذِي جِئُواهُ؟ قَالَ ﷺ: أَعْظَمُ سُرُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَقُولُوا عَنْ دَارِ التَّكْدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَنْدِ

<sup>۴</sup> تحف العقول ص ۱۵۹ / نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ (فی صفات المتقين): قَالَ اميرالمؤمنين ﷺ: لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.

یک بعث باید ایجاد شود، یک سختی و فشار و سنگینی و سهمگینی؛ این **سهمگین**، لفظ سهمگین برای انسان ترسناکتر است تا سنگین. لذا من اصرار دارم **سهمگین است** خیلی انسان را می‌خواهد تحت فشار ببرد، خب می‌خواهد این حقیقت محقق شود.

## ۲-۶-۲. آمادگی برای ظهور، نیازمند اختیار کردن شدائد سهمگین

اگر ما به دنبال «ظهور [توحید]» و «رابطه [با امام]» هستیم، باید این سهمگینی را در خودمان اختیاریاً ایجاد کنیم و بخواهیم و دنبالش باشیم، آمادگی‌اش را پیدا بکنیم که درست از این دوران غیبت عبور کنیم، حقیقتی که در رابطه با ظهور است می‌خواهد آن توحید در زندگی آشکار شود، و به ما گفتند این آمادگی باید در دوران غیبت محقق شود.

اگر بخواهد فقط بعضی از روابط ما تصحیح شود مانند مردن و زنده شدن است، تازه فقط بعضی از روابط ما درست شود، خب الان آمادگی برای این را داریم که بعنوان انسان منتظر **کالتشّط فی دمه** شویم، مثل آن شخصی که در آن آب انداختند تا اسم اعظم و توحید و حقیقتش را بفهمد، آیا آن آمادگی برای من هست؟

یا اگر در این رابطه اولین مشکلات برایمان پیش بیاید جدا می‌شویم و دوام نمی‌آوریم، و می‌گوییم آن رابطه را می‌خواهیم اما بدون این سختیها، همینجوری که جای گرم و نرم نشستیم و راحتیم و همه شکم‌هایمان سیر است و هیچ مشکلی نداریم!، اینطور که نمی‌شود، این رابطه وقتی می‌خواهد محقق شود حتماً باید روابط به‌هم بریزد.

بله می‌شود کسی هم نشسته در گوشه‌ای به توحید رسیده، اما حتماً آن تزلزل‌ها و فشارهای سهمگین در درونش محقق شده و به اینجا رسیده، اما ما آن فشارهایش را ندیدیم و احساس نکردیم، چون تزلزل‌ها حتماً این نیست که موجب زخمی شدن بیرونی آدم شود، زخم شدنش در درون است، بیچاره شدنش در درون است، فشارها و تغییرات در درون می‌خواهد محقق شود.

لذا تغییر ادراک می‌خواهد محقق شود، «تغییر ادراک درونی» سخت‌تر از «تغییر روابط بیرونی» است. این روابط بیرونی وقتی تغییر در آن ایجاد شود اینقدر سنگین نیست تا وقتی که انسان می‌بیند وقتی یک مشکلی یا مصیبتی در زندگی‌اش پیش می‌آید چقدر به هم می‌ریزد، در آنجا می‌خواهد تمام روابطی که برقرار کرده به‌هم ریخته شود. تمام آن چیزهایی که به آنها یقین کرده می‌خواهد متزلزل شود. خیلی سنگین است برای انسان، لذا موت هم به همین نسبت سنگین و سهمگین است که «تمام روابط و همی انسان» می‌خواهد به‌هم ریخته شود و «روابط حقیقی» آشکار شود، مانند این است که انسان را بخواهند از خودش جدا بکنند، چون وی خودش را با «روابط وهمی» تعریف کرده بود و می‌خواهند آن «خود» وهمی را از او بگیرند.

## ۷-۲. هدف و تابلوی مباحث این کتاب: ظهور اسم «الباطن»

این تابلوی بحثی است که ان شاء الله در این کتاب در رابطه با بحث امام زمان علیه السلام می‌خواهیم برسیم به آنجایی که حقیقت «وجود امام زمان علیه السلام» و «ظهور حضرت»، طبق روایات، ظهور «اسم الباطن» و «بروز توحید» است، و این که خدای تبارک و تعالی همه عالم خلقت را از ابتدای عالم خلق کرده تا آدم و تا انسان‌های بعدی و تمام انبیاء گرامی، تمام اینها مقدمه بوده تا برسد به اینجا که «حجت ظهور بکند در آخرین مرتبه کمالی»، که این می‌شود علت غایی خلقت عالم؛ خلقت انسان علت غایی خلقت عالم است، که اگر نبود این عالم خلقتش در حقیقت معنا نمی‌داد، این می‌خواهد محقق شود که بعد از این قیامت محقق شود، یعنی «دروازه ورود به قیامت و حیات حقیقی انسانی» «دوران ظهور» است.

### ۷-۲-۱. دوران ظهور، آغاز زندگی آخرتی انسان در دنیا

دوران ظهور و آخر الزمان به معنای پایان عمر انسان نیست، بلکه دوران ظهور، آغاز عمر انسانی است، آغاز حیات انسانی است، آخر الزمان است چون آخرین منزل «عبور از اسم الظاهر، به اسم الباطن است».

به عنوانی که این [ظهور] دارد اول حیات انسانی است، که اگر می‌فرماید که **فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ** التوبة، ۳۸، با «ظهور» زندگی آخرتی انسان در دنیا آغاز می‌شود، اگر در دوران سابق، فقط انبیاء علیهم السلام و اوحی از بشر، این حیات حقیقی انسانی را در عالم دنیا داشتند، با آن ابتلائات سنگینی که برای انبیاء علیهم السلام پیش می‌آمد تا این کمال را به آنها بدهند (و بعضی‌هایش در قرآن ذکر شده)، انبیاء علیهم السلام را ببینید چقدر مشکلات و مصیبت‌ها داشتند چون می‌خواستند به این کمال برسند، اینگونه نیست که این مشکلات فقط به خاطر این بوده که هدایتگری توسط انبیاء علیهم السلام ایجاد شود، نه، این هدایت دیگران جزو اهداف عرضی انبیاء علیهم السلام می‌شود، بلکه اولاً خود انبیاء علیهم السلام در این مشکلات به کمال می‌رسیدند، **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ، فَاتَّمَّهْنُ** یعنی اول ابراهیم علیه السلام است که به کمال می‌رسد و سپس امتش هم به تبع او دعوت می‌شوند به آن مرتبه کمالی.

یعنی «اولاً و بالذات» ابتلائات مربوط به انبیاء علیهم السلام بود تا خودشان به آن کمال برسند. مرحوم علامه می‌فرماید آن ابراهیم که **وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ** البقرة، ۱۳۰ در قرآن ذکر شده، این **إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ** یعنی ابراهیم علیه السلام آن موطن و مرتبه‌ای از کمال را می‌خواست که مربوط به نبی ختمی صلی الله علیه و آله و اولیاء محمدی علیهم السلام است، آن موقع خدای تبارک و تعالی می‌گوید، این مرتبه در دنیا برای تو محقق نمی‌شود، یعنی با همه این فشارها و این سختی‌ها و این ابتلائات عظیم برای او، آن هم ابراهیم خلیل که نزدیکترین فرد بوده! در بین انبیاء و تمام سابقین، نزدیکترین فرد به نبی ختمی صلی الله علیه و آله ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است طبق روایاتی که داریم، ابراهیم خلیل نزدیکترین است، لذا در وقت بعث قیامت، بعد از نبی ختمی صلی الله علیه و آله

ابراهیم علیه السلام مبعوث می‌شود و به پا می‌خیزد، این «قرب وجودی» است، یعنی آن بعث رابطه وجودی است، روابط آنجا براساس اعتبارات نیست، اولی و آخری در آنجا دیگر براساس زمان نیست، بلکه اولی و آخری در آنجا براساس قرب وجودی و رابطه‌های وجودی است.

خب ابراهیم علیه السلام میخواهد این کمالات را طی بکند، لذا من یادم نمی‌رود حضرت آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمود (شاید هم خلاصه نقلش باعث یک یاس شود اما یاس نیست همت بالاتر را می‌طلبد)، ایشان می‌فرمود: اینقدر در دوران قبل از ظهور ابتلائات سخت می‌شود، که ما نمی‌دانیم اینکه ابتلائات اینقدر سخت می‌شود آیا با وجود آنها تقاضای فرج بکنیم یا نکنیم!، اینقدر سخت می‌شود که نمی‌دانیم می‌توانیم تحمل بکنیم یا نه!، نمیدانیم می‌توانیم از پس آن بریاییم یا نه!، می‌توانیم موفق شویم یا نه!

خیلی سخت است، این نشان سهمگینی کار است، اینطور نیست که خیلی ساده باشد و ما نشستیم و بعد امام زمان علیه السلام ظهور کند، بعد هم بگوییم تو با خدایت بروید آن توحید را محقق کنید و ما هم ان شاء الله بعد وارد می‌شویم!، اینطور نیست، می‌خواهد تمام روابط ما را به هم بریزد، لذا خیلی‌ها می‌ریزند و تحمل ندارند، اینجوری هم نیست که به زور این توحید را در همه ایجاد بکند، نه، آن کسی که تحمل ندارد جدا می‌شود، لذا دارد خیلی‌ها که بودند می‌ریزند، و خیلی‌ها هم که نبودند ولی مشتاق بودند می‌پیوندند، هم ریزش دارد و هم رویش دارد.

## ۸-۲. ظهور مقدمه‌ی تحقق قیامت است

این نگاهی است که در رابطه با بحث امام زمان علیه السلام با این منظر مطرح است، با این نگاه معرفتی که می‌خواهد مقدمه قیامت باشد، یعنی «قیامت و رجعت و ظهور» سه مرتبه از یک واقعیت و حقیقت می‌باشند که «ظهور توحید» است، لذا مرحوم علامه اینجا می‌فرماید: این نتیجه گرفته می‌شود که تمام آیات و روایاتی که در باب قیامت وارد شده است (که خیلی زیاد است)، و تمام آیات و روایاتی که در باب رجعت است (که نسبتاً کم است)، و تمام آیات و روایاتی که در رابطه با ظهور است (که متوسط است) همه اینها می‌توانند مفسر هم باشند، تمام آیات و روایات این سه باب ناظر و مفسر و همدیگر هستند و میتوانند همدیگر را شرح کنند.

با این نگاه همه اینها مفسر هم می‌شوند، چرا؟ چون همه مربوط به یک هدف هستند، یک چیز است ولی مراتب دارد؛ با حفظ مرتبه تمام اینها مفسر همدیگر و ناظر به هم می‌شوند، یعنی می‌توانیم آیات قیامت را و روایات قیامت را (که خیلی زیاد است) مفسر رجعت بگیریم (که خیلی کم است).

اینکه عرض می‌کنم روایات در باب رجعت کم است یعنی گویایی و صراحتش کم است، گاهی تعداد خود روایات یک موضوع کم نیست، ولی صراحتش کم است. و یا روایات ظهور که گاهی خیلی متشابه است، می‌تواند با آن آیات قیامت که خیلی صریح است تفسیر بشود، این خودش یک دفعه باب معرفت را و آن کشش را برای ما خیلی زیاد می‌کند، چون تابحال این دسته از روایات را جدا جدا می‌دیدیم، و هر

کدام را ناظر به یک حقیقت جداگانه می یافتیم، اما حالا می یابیم که همه شان ناظر به یک حقیقت واحد می شوند، ان شاء الله در طی بحث هم همین مسئله را بیشتر باز می کنیم که چطور می تواند بعضی از مباحث معاد و قیامت مبین بحث ظهور باشد، ان شاء الله این را حتما در ادامه بحث روایات و آیاتش را بعضی هایش را حتما متذکر می شویم. خب حالا وارد خود روایات هم بشویم.

### ۳. شرح روایات فصل اول

در فصل اول با عنوان «فی لزوم وجود الحجة فی الأرض فی کل عصر و زمان»، بیان میکند که در هر عصر و زمانی وجود حجت ضروری است، عرض کردم در کافی شریف و در کتاب بحار باب های مفصلی راجع به این موضوع آمده، ولی در اینجا فقط چهار تا روایت آورده است.

#### ۳-۱. شرح روایت اول (از امیرالمؤمنین علی علیه السلام)

۱- عن أمير المؤمنين عليه السلام - في حديث طويل - قال: «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ إِذَا خَائِفًا مَعْمُورًا؛ لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ»<sup>۱</sup>

در حدیث اول از امیر مومنان علی علیه السلام فی حدیث، این حدیث، حدیث جالبی است، دوستان حتما رجوع هم بکنند، این حدیث در نهج البلاغه هست، روایتی که دارد حضرت دست کمیل را می گیرد و می برد به صحرا که بعد آنجا مطالبی را می فرماید برای کمیل، همان روایت است که در ابتدایش می فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةً فَخَيْرَهَا أَوْعَاهَا»، در ادامه آن روایت می فرماید که «كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ يَمُوتَ حَامِلِيهِ»، علم به موت حاملینش می میرد، یعنی برای دیگران نه برای آن حامل؛ علم به موت حاملش می میرد یعنی از دست خارج می شود یعنی از دست دیگران و مرتبه اظهار و ارتباط با دیگران خارج می شود، چون دیگر اینها راهی ندارند، «يَمُوتُ الْعِلْمُ يَمُوتَ حَامِلِيهِ اللَّهُمَّ بَلَى» از اینجا به بعد در این کتاب (الشموس المضيئة) آمده است که لَا تَخْلُو الْأَرْضُ...

#### ۳-۱-۱. ضرورت وجود حجت معصوم در زمین

یعنی هر چند علم به موت حاملینش از بین می رود و در عالم دنیا نیست می شود، در عالم دنیا می میرد، با این که موت علم نسبت به عالم دنیا هست، اما هیچ گاه «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ» زمین خالی نمی ماند «مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ»، از حجتی که قیام می کند برای خدای تبارک تعالی، که آن قیام برای خدا این است که حجت های الهی را آشکار می کند، قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ که قیامش برای ابراز حجج الهی است، بیان حجت های الهی است، حتماً باید زمین از این حجت خالی نباشد، امکان ندارد که زمین از حجت خالی باشد، فلذا در روایات دارد که اگر دو نفر بر روی زمین باقی مانده باشند باید یکیشان حجت باشد، یا اولین کسی که به عنوان اولین

<sup>۱</sup> إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۲، الرواية ۱۰۹.

فرد بشر هست حتماً باید حجت باشد، یعنی اولین و آخرین بشر باید حجت باشند، حتی اگر در یکی از این مراتب ابتدا یا انتها حجت نباشد کفایت می‌کند که خدشه‌دار شود.

**اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ**، حتماً از حجتی که **قَائِمٌ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ** باشد خالی نیست، حتماً هم باید رابطه «رابطه عصمت» باشد تا «حجت الهی» را قائم بکند، و آن احتجاج الهی را بیان بکند، آن حجت را می‌خواهد ابراز کند لذا حتماً باید معصوم باشد، که فعل و تقریر و گفتارش همه حجت است، **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** (النجم، ۴۰۳)، که این حجیت همان صدق قول و فعل است. و گر نه اگر به لفظ بتواند حرف بزند، اما عمل مطابقش نباشد، این تکذیب همدیگر است، و این حجیت ندارد برای مردم.

لذا اگر می‌خواهد حجیت داشته باشد باید آنی که گفته می‌شود حتماً در ناحیه عملش هم مطابق همان باشد، و نه در اخذ، و نه در حفظ، و نه در ابلاغ، هیچ خدشه‌ای بر او نباشد، این در غیر از «معصوم» امکان‌پذیر نیست که حجت به تمامه به مردم رسانده شده باشد، پس این حجت باید معصوم باشد.

### ۳-۱-۲. حجت یا ظاهر است یا پنهان (هم در نظام انبیاء و هم در نظام اوصیاء)

**«إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا»**، که این حجت یا ظاهر است و مشهور، مثل رسول گرامی اسلام ﷺ، مثل امیرمومنان (علیه السلام)، **«وَأِمَّا خَائَفًا مَغْمُورًا»**، یا اینکه این حجت در خفاست.

در روایاتی که در باب انبیاء آمده روایاتی است که انبیاء بعضی‌هایشان مستعلنین (و آشکار) هستند، بعضی‌هایشان مستخفین (و پنهان) هستند، لذا دارد که مثلاً از زمانی که آدم (علیه السلام) از دنیا رفت انبیاء مستخفین شدند تا زمان نوح، یعنی تا زمان نوح، انبیاء مستخفین بودند، چون اگر مستعلن بودند حتماً به دست بقیه کشته می‌شدند، چنانچه هابیل کشته شد.

لذا شیث هبه الله (علیه السلام) که وصی آدم (علیه السلام) بود، او مستخفی بود، و بعد از شیث هم انبیاء بعدی هم مستخفی بودند، اینها دیگر علنی نبودند تا زمان نوح (علیه السلام) که نبی مستعلن است، لذا این انبیائی که گاهی می‌بینید اسم اینها در قرآن آمده یا در روایات به عنوان انبیاء آمده، اینها «انبیاء مستعلن» بودند که آشکار شدند، و اما بسیاری از انبیاء که نبی بودند، رسول بودند، و ابلاغ هم داشتند، اما مستخفی بودند.

در دوران نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ایشان سه سال اول مامور به ابلاغ بیرونی نبود اما نبی بود، و مستخفی بود، این انبیاء مستخفی و انبیاء مستعلن هم در «نظام انبیاء» بوده، و هم در «نظام اوصیاء» است، لذا حتماً **لا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ** درست است، حال چه حجت مستخفی باشد و چه مستعلن.

لذا نگویید پس بین موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) چه کسانی بودند؟ و چرا ما نمی‌شناسیم؟!، چون حتماً به شناخته شدن نیست (و مستخفی بودند).



### ۳-۱-۳. ضرورت وجود حجت، بعنوان ملاک و میزان بصورت مصداقی

پس زمین از وجود حجت (آشکار یا پنهان) خالی نمیشود و وجودش ضرورت داد، چرا؟ چون «لَنَلَّا تَبْطَلُ حُجَّجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ»، به خاطر اینکه باطل نشود حجت الهی و بینات الهی، حتماً باید ملاک و میزان باشد، اینها ملاک و میزان هستند، حتی شده فقط چند نفر اینها را بشناسند و رابطه داشته باشند.

اگر کسی می‌خواهد در طریق هدایت باشد حتماً باید میزان در کار باشد، اگر نباشند اینها، بیان می‌کند که با مفهوم فقط میزان شناخته نمی‌شود، بلکه باید حتماً میزان «مصادقی» باشد تا با مصداق میزان شناخته شده باشد، لذا لازم است که «حجت زنده» باشد، و الا در ارتباط با حضرات معصومین (علیهم‌السلام) مگر غائبشان مثل شاهدشان نیست؟ که ما شهادت می‌دهیم که غائب شما مانند حاضر شما می‌باشد، اما صرف این (ارتباط با ارواح معصومین (علیهم‌السلام)) حجت آور نیست برای کسانی که در زمین زندگی می‌کنند، و حجت برای آن امامی است که حی و حاضر باشد، لذا امام باید حی و حاضر باشد.

ضمناً خود این نگاه نشان می‌دهد که حتماً و حتماً وجود امام زمان (علیه‌السلام) «قابل ارتباط» است و الا اگر قابل ارتباط نباشد آن وقت بطلان بینات الهی صدق می‌کند و این «لَنَلَّا تَبْطَلُ حُجَّجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» محقق نمیشود، لذا «لَنَلَّا تَبْطَلُ حُجَّجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» نشان می‌دهد که حتماً باید این حجت حاضر و قابل ارتباط باشد. در اینکه امکان ارتباط با او هم باید باشد، (حالا بعد روایت باب را می‌خوانیم که) آنجا امکان ارتباط باقی هست ولی برای اوحدی از افراد، چنانچه در زمان غیبت صغری امکان ارتباط بود و معلوم هم بود که چه کسی رابطه دارد، در زمان غیبت کبری نیز امکان رابطه هست ولی برای بقیه معلوم نیست که چه کسی رابطه دارد، لذا در روایات امکان ارتباط در غیبت کبری را محفوظ نگه داشته‌اند و اما فرموده‌اند که «اظهار و ادعای رؤیت» باطل است.

### ۳-۱-۴. ولو یک نفر در زمین باشد، ضرورت حجت بودن، برای حجت بر خودش باقیست

سوال: آیا برای ضرورت وجود حجت، حتماً باید اجتماع باشد که یکی حجت برای بقیه باشد؟ یعنی اگر فقط یک نفر در زمین باشد و فرد دیگری نباشد آیا باز هم وجود حجت ضرورت دارد؟ چون کسی نیست که او حجت بر وی بشود!

جواب: بله خود آن یک نفر باید حجت باشد، تا حداقل بر خودش حجت باشد. بر خودش باید حجت باشد، چون اگر این حجت بر خودش نباشد، حجج الهی بر خودش باطل می‌شود؛ بالاخره خودش به عنوان یک کسی که طالب حجت است، آیا حجت می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ لذا آدم (علیه‌السلام) اولین نفر بوده اما حجت هم بوده است، اولین نفر بوده و از اولی که خلق شده حجت بوده، نه اینکه اول خلق شود و بعداً حجت شود، لذا قطعاً این حجیت در مورد همان یک نفر صدق می‌کند که لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ.

سوال: این لزوم وجبت فقط جنبه تشریعی دارد، یا در نظام تکوین هم لزوم دارد؟!

جواب: نه، قبلاً عرض کردم که، این در نظام تشریعی **لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَّجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ** است، در نظام تکوینی (که حالا در بحث بعدی می‌آید)، در نظام تکوینی هم این است که در **أَنَّ عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ**، آدم خلیفه الهی است و واسطه فیض برای خلقت عالم.

منتهی کسی اینجا اشکال نکند که قبل از آنکه آدم **عَلَيْهِ السَّلَامُ** خلق شود عالم بود یا نبود؟ (این را ان شاء الله بعداً بحثش را می‌کنیم)، اینکه چگونه وقتی هنوز آدم نبوده اما عالم بود، با اینکه خلیفه الهی واسطه فیض است برای خلقت عالم؟! ان شاء الله این بحثش را داشته باشید، سوالش را خودم پیشاپیش گفتم که در ذهن شما نیاید پرسید آن وقت مجبور شویم الان جواب دهیم، چون خودش یک بحث مفصلی دارد، این باشد طلبتان، جزو طلب‌ها که اگر در نظام تکوین هم می‌گوییم **لا تخلوا**، خبر قبل از آدم نظام تکوین عالم چه جور حفظ می‌شد؟ با اینکه انسانی به عنوان حجت نبوده؟!

### ۲-۳. شرح روایت دوم (از امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ**)

۲- و عن أبي عبد الله - جعفر بن محمد - عن آبائه عن علي عليه السلام أنه قال في خطبة له على منبر الكوفة: «**أَللَّهُمَّ! إِنَّهُ لَا بَدَّ لَأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَيُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ؛ لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلُّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ؛ إِمَّا ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ؛ وَ أَمَّا مَكْتُمٌ وَ مُتَرَقِّبٌ. فَانْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي حَالِ هَدْيَتِهِمْ، فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُنْبَتَّةٌ، فَهَمَّ بِهَا عَامِلُونَ.**»<sup>۱</sup>

### ۱-۲-۳. نظام هدایتگری الهی با مصداق است

«عن أبي عبد الله - جعفر بن محمد - عن آبائه عن علي عليه السلام» که باز هم این از امیرمومنان است، که «أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلَى مَنْبَرِ الْكُوفَةِ: «**أَللَّهُمَّ! إِنَّهُ لَا بَدَّ لَأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ،** که باید اینها به عباد تعلیم بدهند، باید علم تو را تعلیم بدهند، منظور در «نظام تشریع» است که **لَا بَدَّ لَأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ**، اگر منظور **عَلَى خَلْقِكَ** را عباد بگیریم، می‌شود در نظام تشریعی، «**يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ؛ لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَّتُكَ**»، تا حجت تو باطل نشود، نشان می‌دهد که اگر مصداق نباشد (حتی با اینکه مفهوم هم باقی باشد) با نبود «مصداق» حجت ابطال می‌شود. چقدر بیان دقیق است!، یعنی «نظام هدایتگری الهی» با «مصداق» است، نه با مفهوم!

لذا حتی با اینکه قرآن محفوظ است، و اگر حجت هم نباشد قرآن که هست و کتابهای انبیاء دیگر هم که بوده، اما با وجود این کتب الهی (در بیان مفاهیم) اگر حجت بعنوان «مصداق» نباشد کأن قرآن هم

<sup>۱</sup> إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۳، الرواية ۱۱۲.

نیست. اگر اینکه در روایت می‌فرماید که **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي**، و اینها **لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ** اینکه اینها جدا نمی‌شوند برای این است که «حقیقت قرآن به مصداق محقق می‌شود»، لذا «قرآن ناطق» «وجود امام» است.

### ۳-۲-۲. «محضر قرآن» همان «محضر امام» است، که اینها جداشدنی نیستند

تصور دوئیت (بین قرآن و امام) نکنید، اگر حضرت آیت الله بهجت رحمته الله فرموده‌اند که: «این سر شیعه است که اینها از هم جدا نمی‌شوند، یعنی هر جا یکیش را دیدی آن یکی هم هست، این سر شیعه است»، لذا نمی‌شود قرآن را به تنهایی دید، اصلاً امکان ندارد، جداشدنی نیست، لذا فرمود **لَنْ يَفْتَرَقَا** یعنی اصلاً جداشدنی نیست، نه اینکه جدایشان نکنید! دقت کنید نمی‌گویید جدایشان نکنید می‌گویید **لَنْ يَفْتَرَقَا** جدا نمی‌شوند.

اینکه جدا نمی‌شوند یعنی این یک حقیقت است که وجودش اینگونه است، نه اینکه شما جدا نکنید، یعنی اگر کسی جدا کرد و جدا دید، اصلاً آن را ندیده است، یعنی اگر قرآن را جدای از امام دید، نه قرآن را دیده و نه امام را، و یا اگر امام را دید بدون قرآن، نه امام را دیده و نه قرآن را دیده، چون اینها جدا شدنی نیستند. لذا آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمایند: این سر شیعه است که اگر کسی رجوع به قرآن بکند امام معصوم علیه السلام را می‌یابد، چون **لَنْ يَفْتَرَقَا**.

ببینید چقدر زیبا می‌شود آدم با این نگاه وارد قرآن شود و با این نگاه قرآن بخواند که یقین کند **لَنْ يَفْتَرَقَا** است، آن وقتی که رجوع به قرآن می‌کند می‌تواند با این نگاه به جایی برسد که از لبان امام قرآن را بشنود. از زبان او قرآن را بشنود، چون با این نگاه وارد می‌شود، آن وقت همین قرآن برایش «قرآن ناطق» می‌شود، آن وقت می‌بیند «در محضر قرآن، در محضر امام معصوم علیه السلام است»، یعنی اگر امکان ارتباط و شرفیابی به محضر امام داشت، آن موقع همان آدابی را که می‌خواست در محضر امام داشته باشد، اینجا در محضر قرآن خواهد داشت، و این رابطه برای انسان با مراقبه می‌تواند امکان‌پذیر شود.

### ۳-۲-۳. ضرورت وجود حجت، برای آنکه مانع گمراهی اتباع اولیاء الهی بشود

«لَوْلَا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلُّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ»، که اگر حجت نباشد اتباع اولیاء الهی بعد از هدایت **يَضِلُّ** اینها گمراه می‌شدند اگر حجت به صورت مصداقی نبود.

ببینید حتی در دوران حضرات معصومین علیهم السلام وقتی امام باقر علیه السلام از دنیا می‌رود امام صادق علیه السلام برای مردم آشکار نیست، ببینید حتی بین بزرگان از یاران امام باقر علیه السلام آشکار نیست، روایت است در کتاب «رجال الکشي- اختیار معرفة الرجال»، ببینید می‌گوید بعد از وفات امام باقر علیه السلام بزرگانی با همدیگر راه می‌رفتند در کوچه‌ها که الان کی امام ماست!! دنبال اینکه بعد از ابی جعفر علیه السلام امام ما کیست؟ بعد مثلاً می‌گفتند که حالا فلان فرد ادعا کرده، بعد می‌رفتند امتحانش می‌کردند می‌دیدند نه این نیست!

این که گاهی رابطه را برای بعضی‌ها مخفی می‌گذاشتند، این خودش هم فشار بوده و هم رشد ایجاد می‌کرده است، تا بعد روایت دارد که مثلاً یکی یکی اینها را یک جوری جذب می‌کردند و به ایشان نشان میدادند که آن حجتی که به دنبالش هستید ماییم، و علائم امامت را برایشان آشکار میکردند؛ یعنی (این خفای رابطه با امام) نه تنها در دوران امام عسکری علیه السلام و امام زمان علیه السلام اینگونه بوده، بلکه در دوران امام صادق علیه السلام هم بوده است. من روایتش را اگر یادم بود می‌نوشتم برایتان از خود کتاب گشی می‌آوردم که متعدد است، بزرگانی که معروفند دور هم نشسته بودند و می‌گفتند به کی رجوع کنیم، مثل سردرگم در بیابان شدیم چه کنیم!!؟

همین «حیرت و تقاضا» که ایجاد می‌شد هدایت ایجاد می‌شد، یعنی از سر سیری کسی را هدایت نمی‌کنند، حتماً باید آن «اشتها و طلب» ایجاد بشود. یعنی فکر نکنید با سر سیری داشتن، راحت همه چیز مهیاست و جور می‌شود، ابتلائات اینقدر سنگین می‌شود ادعاها اینقدر زیاد می‌شود که حتی در بعضی از روایات دارد وقتی حضرت حجت علیه السلام ندا می‌کند برای ظهور (که آن دعوتش را ابلاغ می‌کند) و همه می‌شنوند، (خیلی عجیب است) می‌گوید: تا غروب همان روز ندای دیگری می‌آید و در بعضی روایات دارد که نداهای دیگری می‌آید، که آن نداهای دیگر هم همه دعوت به اصلاح می‌کنند، و همه مردم هم صداها را می‌شنوند!! (یعنی چیزی نیست که فقط هم یک عده محدودی بشنوند، بلکه)، همه می‌شنوند و شک و تردید ایجاد می‌شود.

وقتی امام صادق علیه السلام دارد این را برای یارشان می‌گوید، آن یار حضرت دست زد روی دستش یعنی دیگر بیچاره شدیم در این چنین وضعیتی، پس دیگر چه کار بکنیم؟ حالا او تازه در محضر امام نشسته اینطور احساسی میکند، حالا ما اینجا با این دوری و با این بافته‌های خودمان چه باید بکنیم!!؟ او در محضر امام نشسته و می‌گوید اگر اینطوری باشد و این نداها بیاید بیچاره شدیم که چطور تشخیص بدهیم!، بعد حضرت می‌فرماید آن گوه را نگاه کن (سوراخی که در بالای اتاق‌ها می‌گذاشتند، در خانه‌های طاق گنبدی که در بالای اتاق سوراخی بوده)، می‌گوید نگاه کن بین نوری که از آن گوه تابیده با سایه‌های کنارش، نگاه بکن به آنجایی به نور است در مقایسه با هاله‌های سایه روشن که اطرافش هست، می‌گوید نگاه کن تفاوت دعوت ما با آن دعوت‌های دیگر، مثل تفاوت این نور با سایه است، منتهی کدام چشم این نور را از سایه تشخیص می‌دهد؟

اگر چشم من که علیل شده و اینقدر به اعوجاجات عادت کرده که اختیاراً نور را «نور» ندیده، آن وقت در آن شدت ابتلائات سایه را نور می‌بیند!!، منتهی **الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار**، مبدأ آن اشتباه اختیاری بوده، لذا باید انسان دائماً مراقب خودش باشد که نکند به ظلمت و سایه‌گونه‌ها عادت بکند، تا جایی که حتی سایه را نور ببیند!! و إلاً در آن روزی هم که نور ظهور می‌کند و احتیاج به تمییز سخت است دیگر انسان در آنجا چشم دیدن ندارد و سایه را نور می‌بیند، لذا به نداهای سایه‌گونه آنها جذب

می‌شود، و وقتی که نعوذ بالله به سوی نداهای آنها برود، دیگر آن موقع در مقابل امام قرار می‌گیرد، آن موقع آن دیگر خیلی سخت می‌شود، یعنی ممکن است نهایت شقاوت ایجاد شود.

### ۳-۴. غیبت از رابطه بدنی با شخص امام، و قطعیت رابطه قلبی با نور امام

در ادامه روایت می‌فرماید، آن حجت «إِمَامًا ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ»، که آن امام حجت ظاهری است که لیس بالمطاع، ممکن است ظاهر باشد اما اطاعت نشده باشد، مانند امیرمومنان علی علیه السلام که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر بود، و امامتش ابلاغ شده بود، اما لیس بالمطاع مورد اطاعت نبود.

و أَمَّا مَكْتَبُكُمْ وَ مُتَرَقِّبٌ، گاهی هم حجت مکتوم است، آشکار نیست، مثل امام زمان علیه السلام که وقتی به امامت رسید کسی نمی‌شناختش، مکتوم بود و مترقب و منتظر بود.

فَإِنَّ «غَابَ مِنَ النَّاسِ» شَخْصُهُ فِي حَالٍ هُدْنَتْهُمْ، پس اگر غایب باشد، که این خصوصیت مربوط به هر غیبتی است یعنی دوران قبل هم همینطور بود، فَاِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ «شَخْصُهُ» فِي حَالٍ هُدْنَتْهُمْ، اگر شخص او، این شخصش یعنی همان «ظهور بدنی» که ما او را ممتاز از بقیه می‌بینیم، فَاِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ «فِي حَالٍ هُدْنَتْهُمْ»، هُذْنَهُ همان حال صلح و سکونی است که غلبه کفر است و قرار بر اظهار نیست، هدنه همین مهاده و صلح کردن است، فِي حَالٍ هُدْنَتْهُمْ، «فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُنْبَتَّةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ»، نمی‌گذارد این سنت فراموش شود، نمی‌گذارد نه به معنی اینکه خود این مومنین فقط اینجوری هستند، نه، بلکه امام است که دائماً دارد این القا را می‌کند، و این رابطه را با قلوب برقرار می‌کند، یعنی هرچند در نظام ظاهری رابطه از طریق شخص امام ممکن نیست که امام بیاید جلوی روی من با من گفتگو بکند، و من این امکان رابطه ظاهری را ندارم، اما «رابطه قلبی» هست، رابطه‌ی «ارتباط قلبی» قطعی است که در حقیقت فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ «فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُنْبَتَّةٌ»، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ.

و این مومنین هم به این آداب عامل هستند، خیلی روایت دقیق است و شریف بیان شده، شخصش غائب است، مثل همان که می‌گوید خورشید پشت ابر است، در خورشید پشت ابر انسان خورشید را نمی‌بیند به عنوان «شخص خورشید» اما آن «نور خورشید» درخشان و متلألأ است، زمین روشن است، ولی نمی‌دانند خورشید الان کجاست، چون پشت ابر است و دیده نمی‌شود، و نورش باقی است و آثار نور هم باقی است، و آن کمالاتی که از نور باید در زمین و در رشد ایجاد شود همه محقق است، اما شخصش دیده نمیشود، این رابطه خیلی تعبیر زیبایی است که با قلوب رابطه‌اش برقرار است، هرچند با او «رابطه بدنی» در کار نیست.

### ۳-۳. شرح روایت سوم (از امام حسن عسکری علیه السلام)

۳- و سئل أبو محمد الحسن بن علی عليهما السلام عن الخبر الذي روى عن آبائه عليهم السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. وَ إِنَّ مِنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ». فَقَالَ: «هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ

النَّارَ حَقًّا. فقيل: «يا بن رسول الله! فمن الحجة و الإمام بعدك؟» فقال: «ابني محمد، هو الإمام و الحجة بعدى من مات و لم يعرفه، مات ميتة جاهلية.»<sup>۱</sup> الحديث.

### ۳-۱. عدم شناخت امام (و عدم تبعیت از او) موجب جاهلیت و محرومیت از حیات انسانی

در روایت بعدی می‌فرماید که از امام حسن عسکری علیه السلام، عن الخبر الذى روى عن آبائه عليهم السلام: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنْ مَنْ مَاتَ، كَسَى كَهْمِيرِد، وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، الْبَتَّةَ نَه لَمْ يَعْرِفْ يَعْنَى اسْمَش رَا نَدَانْد، بَلَكَه لَمْ يَعْرِفْ يَعْنَى اَيْن رَابَطَه بِرَقَرَار نَشُوْد، مَنْتَهَى حَدَاقِل مَرَاتَبَى از رَابَطَه بِاشْد، وَ نَه لَزُوْمَاً اَوْج رَابَطَه، وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، اَيْن مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً يَعْنَى «موت حیوانی» می‌شود، مَنْتَهَى نَه اَنَكَه عَيْن حَيَوَان بِاشْد، چُون حَيَوَان «جاهلیت» نَدَارْد، لَذَا «موت حیوانی» يَعْنَى «انسانی که حیوانی همیرد» چُون «شناخت امام» «فصل اخیر انسان» است، انسانیّت انسان به اَن حَجّت است که بشناسد، اگر حَجّت شناخته نشود «طریق هدایت» برای انسان آشکار نیست، اگر طریق هدایت آشکار نباشد انسان «انسان» نیست، انسان مانند «حیوان» است، می‌خورد، می‌خوابد، خوب رشد کرده، اما این رشد فقط در حد حیوان است، لَذَا می‌فرماید که این مَات مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، اگر این همیرد حیوان مرده، هیچ غیر از حیوان نیست، این جاهلیت یعنی حیوانیت، یعنی اَن که به مرتبه انسان نرسیده چُون رشد دَائِر مدار اَن رَابَطَه با حَجّت بوده، و حَتّی اگر اِتْفَاقَى هِمَان دَسْتُوْر را اِنجَام بَدَهْد اما رَابَطَه با امام نباشد و نشناسد فایده‌ای ندارد، لَذَا تعبیر آیه شریفه این است **كِرْمَادِ اِشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ**، مثل **رماد** و خاکسترهایی می‌ماند که **اِشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ**، یک باد شدید بر آنها بوزد، چُون رِیْسْمَانِی که اینها را به هم مرتبط کند نیست، همه جدا جدا هستند و پراکنده میشوند.

### ۳-۲. حقیقت امام، روح و رِیْسْمَانِ مرتبط کننده اعمال

امام اَن کسی است که تمام اعمال را به هم مرتبط می‌کند، ولایتی است که اینها به هم مرتبط می‌شوند، که اگر این ولایت نباشد اعمال مثل خاکستری می‌ماند که **كِرْمَادِ اِشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ فِي يَوْمِ عَاصِفٍ** در اَن روزی که باد شدید هم دارد می‌آید خاکستر در باد شدید **لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ**، بَا اَيْنَكَه کَسَب کردند **لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ**، هیچی برایشان باقی نمی‌ماند.

این بیان خیلی بیان عالی است، که تمام اعمال اگر مرتبط نشود و نشان ندهد اَن «ولایت الهی» را، همه پوچ میشوند. چُون رِیْسْمَانِ مرتبط کننده تمام اعمال اَن ولایت است (حالان شاء الله بعدها در یکی از ابواب می‌گوییم که) همه این اعمال ظهور اوست، همه اعمال حسنه، حقیقت حسنه، اَن «الحسنة» ولایت است، هر حسنه‌ای که به او منجر نشود، به او نرساند مثل خاکستری می‌ماند که در جهت وزش باد هیچی ازش باقی نمی‌ماند، چُون رَابَطَه با ولایت ندارد، گسسته است، پیوسته نیست، می‌فرماید کسی که

<sup>۱</sup> إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۸۲، الرواية ۱۸۹.

عمل می‌کند **فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ** ﴿ابراهیم، 18﴾، چقدر آیه زیباست تطبیقش با این مسئله‌ای که اعمال بوده اما بدون رابطه و ریسمان مرتبط کننده، لذا **لایقدرون علی شیء مما کسبوا**، چون حجت و آن ریسمان مرتبط‌کننده اعمال را با همدیگر ندارد.

*سوال: خود این اعمال مگر ظهور آن مقام ولایت نیستند؟! پس چطور میشود که کسی عمل را داشته باشد اما با حقیقت عمل (که عمل ظهور اوست) مرتبط نباشد؟*

جواب: میشود عمل باشد ولی انسان گسسته با عالم باشد، لذا می‌تواند انسان «شدید العمل» باشد اما هیچ کمالی از آن عمل برایش ایجاد نشود، چون این عمل در حد ظاهر است فقط، عبور نکرده از این، رابطه ایجاد نکرده، چون این عمل باید برساند، رساننده باشد، عمل «فی نفسه» که رساننده نیست، عمل با آن «روحش» رساننده است، اگر قالب بدن عمل را کسی انجام داد، صرف این قالب بدن رساننده نیست، وگرنه کسی که باد هم خم و راستش میکند باید صدق رکوع و سجود برای او بکند، در حالی که این بر این خم و راست شدن صدق رکوع و سجود نمیشود، این عمل‌ها مثل بادی است، نه در حقیقت روحی دارد و نه رابطه‌ای ایجاد می‌کند.

می‌ترسم روایت را ادامه بدهیم وقت گذشته خلاف یک کسی این نکته را من گفته من همیشه می‌گویم که آدم در آن زمان و وقتی که قرار است صحبت کند، اگر ازش تعدی بکند، شاید کسانی که در این وقت برای خودشان تنظیم کرده بودند، تعدی بر آنها باشد و لذا تعدی از آن وقت مقرر حق الناسی باشد. ما مبتلاییم دیگر، اگر یک موقع زیاده‌تر از حد طول بدهیم ممکن است کسی در رودربایستی گیر کرده باشد و یا مشکلی داشته باشد نشسته باشد، لذا تعدی از آن وقت می‌شود حق الناس.

«و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته».

آقای میریان عزیز همه اصل کار را تثبیتش با این **توسل** است...

## جلسه دوم

### بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليّك الحُجّة بن الحسن، صلواتك عليه و على آبائه، في هذه السّاعة و في كلّ ساعة، وليّاً و حافظاً، و قائداً و ناصراً، و دليلاً و عينا، حتّى تُسكّنه أرضك طوعاً، و تُمتّعه فيها طويلاً

### ۱. مرور مطالب گذشته

جلسه گذشته در خدمت دوستان بحثی که ارائه شد و کتابی که قرار شد خوانده شود کتاب الشّمس مضمیه در روایات ظهور و رجعت است که فعلاً قسمت ظهور را شروع کردیم و ان شاء الله روایاتی که در کتابهای دیگر هم نسبت به همین موضوع تا آنجایی که ظرفیت داشته باشد و لازم باشد ان شاء الله عرض خواهد شد. و منحصر به این کتاب نخواهیم بود اما ما محور را این کتاب قرار دادیم.

لذا برای اینکه بحث منظم به ابواب باشد و ابواب معلوم باشد تا بتوانیم سرعت حرکت هم داشته باشیم لذا در ابواب مختلف معیار را همین کتاب قرار دادیم.

دو روایت از روایات باب خوانده شد و مباحثی مقدماً خدمت دوستان عرض شد، در روایت سومی که جلسه گذشته آغاز کردیم اما به سرانجام نرسید و وقت گذشت بحث در اصل بابی که درش قرار داریم **فی لزوم وجود الحجة فی الارض فی کل عصر و زمان**، این بحث را عرض کردیم در کتابهای مفصل تر خیلی تفصیلی ابواب زیادی آوردند و روایات بسیاری ذیل ابواب مختلف آن آمده، اینجا فقط به عنوان یک باب آن هم در چهار روایت آمده که ان شاء الله از همین چهار روایت آن بحث های مفصل را دوستان استیاد می کنند و رجوع می کنند و استفاده می کنند.

### ۱-۱. لزوم حضور حجت در نظام تشریع

دو تا روایت اول که گذشت، روایت اول این بود که حتماً در زمین باید حجت الهی باشد، حالا یا این حجت مستعلن است یا مستخفی است، که عرض کردیم در مورد انبیاء هم همین وارد شده که این حجت یا مستعلن است (علنی است) یا مستخفی است (که در خفاست)، اما حتماً باید حضور داشته باشد و این حضوری هم که لازم است هم جهت تشریعی دارد و هم جهت تکوینی دارد، از جهت تشریعی که در روایت اول و در روایت دوم هم به آن اشاره شده بود این بود که «اگر حجت در زمین نباشد اخلال صورت می گیرد»، مردم از هدایت دور می شوند، لذا به خاطر اینکه هدایت در زمین باقی بماند و وسائل هدایت مصداقی محقق باشد هدایت مصداقی که مردم فقط به مفاهیم به هدایت نرسند، بلکه اشخاص هدایت شده را ببینند و از طریق اینها مفاهیم را با آن مصادیق تطبیق بکنند بفهمند که مقصود از این مفاهیم چه بوده که هدایت مصداقی است، لذا حجت در هر عصری همان هدایت مصداقی است همان «قرآن ناطق»



است همان «قرآنِ حی» است که تمام آن حقایق قرآن را در وجود خودش جلوه‌گر کرده و آشکار می‌کند و آنچه که در قرآن به عنوان حقایق مفهومی ذکر شده است در وجود اینها به صورت مصداقی تجلی پیدا می‌کند، لذا باعث می‌شود که هدایت «ذو وجوه» نشود، که هر کسی جوری تاویل بکند و تفسیر بکند، بلکه هدایت مشخص باشد، آن مفهوم معین باشد که در وجود اینها متجلی شده است. این بحثی بود از نظام تشریعی در بحث لزوم حجت در زمین که اگر نباشد **لساخة الارض باهلها**، که اگر حجت ظاهری در زمین به نحو حی و حاضر نباشد در روایت می‌فرماید که لزوم حضور حجت برای آن است که **و لا یضَلُّ اتباع اولیائک**، اگر حجت نبود (در نظام تشریع) اینها گمراه می‌شدند.

## ۲-۱. حضور حجت، برای تحقق غایت خلقت، و عبور مردم از مرتبه حیوانیت

اگر در نظام تشریع آن حجت نباشد «غایت عالم» هم محقق نشده است، اگر در نظام تشریع غایت عالم نباشد که آن حجتی است که تمام حقایق را در وجود خودش محقق کرده است، عالم اگر بدون غایت و غرض شود در حقیقت خلقت عالم عبث می‌شود، چون عالم به لحاظ آن غایت خلق شده بود، پس از جهت حجت تشریعی هم غایت محقق نمی‌شود اگر حجت نباشد و زمین **لساخة**، و هم مردم از مرتبه حیوانیت عبور نمی‌کنند، این که انسان‌ها از مرتبه حیوانیت عبور بکنند به لحاظ وجود ولی است که آنها را به هدایت می‌رساند، دست آنها را می‌گیرد، چون کار امام «ایصال الی المطلوب» است، رساندن به هدایت است، اگر حجت که همان امام است در زمین نباشد (چه مستخفی چه مستعلن)، چه آن حجتی که علنی است و آشکار است، و چه آن حجتی هم که مستخفی است و مربوط به خواص و اولیاء خاص است که آنها را این حجت هدایت می‌کند، و آن خواص بقیه مردم را هدایت می‌کنند، آن حجت مستخفی است در بعضی از برهه‌های زمان، و **خائف مغمور** است، **مکتوم** است در روایات تعبیرات مختلفی که آمده، و گاهی مستعلن است علنی است و آشکار است و دستش باز است، بسط ید دارد، در آنجایی که بسط ید دارد و آشکار است، در آنجایی هم که بسط ید ندارد اما آشکار است آن هم باز مشکلی ندارد که مردم رجوع می‌کنند دستوراتشان را می‌گیرند، اما آنجایی که **خائف مغمور** است پنهان است، **مکتوم** است، یا مستخفی است، در آنجاها رابطه‌اش با خواص برقرار است و از طریق خواص با بقیه ارتباط دارد، لذا هیچگاه نیست که حجت کاملاً از بین مردم رخت بر بسته باشد، اگر حجت رخت بر بندد و نباشد **بوجوده الهادی** اگر نباشد آن نظام هدایتی در نظام تشریع، و آن حجت مصداقی در نظام تشریع، و آن غایت و غرض در نظام تشریع، این باعث می‌شود که نظام خلقت خلل درش ایجاد شود، در نظام تکوین هم همین مسئله سرایت دارد.

## ۳-۱. لزوم حضور حجت در نظام تکوین

در نظام تکوین هم اگر او نباشد «واسطه خلقت» نیست، چون در نظام خلقت هر چه که این سبب وسیع‌تر باشد عظیم‌تر باشد، این واسطه‌ی بقیه خلق است، لذا حجت که «اکمل خلائق» است، «اوسع خلائق» است وجوداً، پس واسطه در خلق است عموماً، یعنی همه خلق را وساطت در خلق دارد، لذا تعبیرات مختلفی

که در این مسئله وارد شده است که بکم فتح الله و بکم یختم الله یا ارادة رب فی مقادیر الامور تحبط الیکم و تصدر من بیوتکم یا اگر وارد شده که نحن مشیت الله که خلق الله الاشیاء بالمشیة و المشیة بنفسها و نحن مشیت الله یا علم آدم الاسماء کلها، که آن سجده ملائکه بر آدمی که تعلیم اسماء بر او شد (آن هم کل اسماء)، این سجده ملائکه یعنی تمام مدبرات امر، تمام وسائط خلق، تمام مجردات عالم که تدبیر عالم را به عهده دارند، همه در خدمت «انسان کامل» قرار می‌گیرند، وقتی آنها در خدمت انسان کامل قرار می‌گیرند یعنی این که انسان کامل در حقیقت فضیلت دارد و وجوداً بر آنها سعه دارد و آنها جزو شئون انسان کامل می‌شوند، در خدمت انسان هستند، چون سجده به معنای در خدمت درآمدن است، سجده «غایة الخضوع» است، در خدمت درآمدن است نه پیشانی به خاک گذاشتن، در عالم دنیا سجده پیشانی به خاک گذاشتن است، و الا سجده در ملائکه که پیشانی ندارند «غایة التذلل» است، یعنی در خدمت تام بودن، بدون هیچ مانعی در خدمت انسان کامل قرار گرفتن، و انسان کامل شئویش می‌شود «ملائکة الله»، لذا همه عالم خلقت، و همه عالم وجود به واسطه‌ای که ملائکه که مدبرش در خدمت انسان هستند، لذا همه عالم وجود در خدمت انسان می‌شود و کل خلقت «شأن انسان کامل» است.

پس این هم در نظام تکوینش است که انسان کامل، امام، حجت، اگر نباشد **لو لا الحجة لساخا الارض باهلها**، یعنی انخسفت، یعنی فرو می‌بلعد، فرومیرود، انخساف می‌شود، این انخساف چه در نظام تشریع، و چه در نظام تکوین، قائم به حجت است، در نظام تشریع به هدایتگری و ایجاد آن کمال هدایتی در نظام تشریعی، و در نظام تکوین هم به وساطت در خلق، به ایجاد، که این هر دو نظام به «انسان کامل و امام و حجت» وابسته است.

#### ۴-۱. غیبت حجت، غیبت از بدن اوست، نه غیبت از حقیقت او

ضمناً جلسه گذشته عرض شد که غیبت هم «غیبت از بدن» است، نه «غیبت از حقیقت»، امکان ندارد غیبت از حقیقت، همچنان که در رابطه با خداوند تبارک و تعالی امکان ندارد جدایی و بینونت، [تکویناً] امکان ندارد کسی از خدا جدا بشود، امکان ندارد کسی از خدای تبارک و تعالی دور شود، راه ندارد «دور شدن وجودی»، بله «دور شدن در ادراک» امکان‌پذیر است کسی خدا را ادراک نکند، نه اینکه خدا به او **قرب** نباشد **معکم** نباشد، حضور و قرب او که **هو معکم اینما کنتم** قطعی است، اما می‌شود کسی این را ادراک نکند، چنانچه اکثری می‌کنیم، یعنی اینکه «این ادراک صورت نگیرد» غیر از آن است که «اصلاً نیست» (عدم الوجدان، دلیل بر عدم الوجود نمیشود)، دقت می‌کنید؟

عین همین مسئله در نظام رابطه با امام و انسان کامل است، در آنجایی که انسان کامل و امام غائب است، و حجت غائب است، یا مستخفی است، اینگونه نیست که او در حجاب باشد، بلکه این مردم در حجابند، در حقیقت حتی آن زمانی که حضرات معصومین علیهم‌السلام در علم بودند فکر نکنید که آن زمانی که در علن بودند حجاب نداشتند، خیلی از کسانی که اطراف حضرات بودند فقط با بدن حضرات ارتباط

داشتند نه بیشتر، ادراکی صورت نمی‌گرفت از نظام حجت، از نظام حجت ارتباطی صورت نمی‌گرفت، بلکه با نظام بدنی اینها رابطه برقرار می‌شد، رویت حاصل می‌شد اما آیا با «نظام حجت» که **لو لا حجة** رابطه برقرار می‌شد؟ نه در حجاب از رویت حجت بودند.

*سوال: الان در حال حاضر بدن حضرت در حجاب هست دیگر، مگر اینطور نیست؟!*

**جواب:** آن هم حالا عرض می‌کنیم خدمتان در روایت بعدی، بدن در حجاب است به لحاظ عدم تطبیق و عدم شناخت است وگرنه در روایت چهارم می‌فرماید که حجت در بین مردم است، با مردم است، مثل جریان یوسف است با برادرانش، در جریان یوسف عین همین تعبیر آمده که آن حجت **يعرف الناس و لا يعرفونها**، او در بین مردم است مردم را می‌شناسد، مثل جریان یوسف، یوسف با برادران بود یا نبود؟ برادران می‌آمدند می‌رفتند، او را می‌دیدند اما یوسف را «یوسف» نمی‌دیدند، «حجیت یوسف» و «حجت یوسفی» برایشان آشکار نبود، یوسف را نمی‌شناختند، و یوسف را بعداً با «خود یوسف» شناختند (که حالا ان شاء الله در روایت چهارم این بیان که خیلی بیان عظیمی در این روایت وارد شده است خدمتان عرض می‌شود).

## ۵-۱. حجیت حجت به ارتباط و دستگیری و هدایت است (قطع رابطه امکان ندارد)

*سوال: این که فرمودید در زمان غیبت هدایت تشریعی از طریق خواص انجام میشود، و خواص مردم را هدایت میکنند، این رابطه امام و خواص چگونه است؟*

**جواب:** البته هدایت خواص علاوه بر این است که خود امام هم مستقیماً ارتباط دارد در رؤیت‌ها، در ارتباطات، در دستگیری‌ها این کار محقق می‌شود علاوه بر آن رابطه با خواص، اما از طریق خواص به طور علن و آشکار محقق می‌شود.

در چگونگی رابطه بین امام و خواص، بین ایشان حجاب نیست، لذا در روایات دارد که غیبت برای همه نیست!، دقت می‌کنید؟ اینجور نیست که همه در غیبت باشند، کسانی که به آن رابطه رسیدند دیگر در «غیبت» نیستند، منتهی ادعای این که ما رابطه داریم غلط است، «ادعای رؤیت» غلط است، نباید کسی ادعای رویت بکند، اما در اینکه عده ای رابطه دارند حضرت آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمودند: «همین امروز هستند کسانی که هیچ غیبتی ندارند»، همینجور است مطابق با روایات است، روایات باب را حالا ان شاء الله بعداً می‌رسیم در «بحث غیبت».

لذا اینگونه نیست که در زمان غیبت هیچ کسی ارتباط ندارد، اصلاً این قطع ارتباط امکان ندارد، اگر رابطه قطع باشد دیگر حجت «حجت» نیست، دقت می‌کنید؟ حجت حجتش به ارتباط است، به دستگیری است، به این است که هدایت بکند تا اضلال صورت نگیرد، اما ممکن است آن کسی که دارد هدایت می‌شود بشناسد و ممکن هم هست نشناسد، شناختن هم امکان‌پذیر است، اما ادعای رویت

ادعای بابیت، ادعای وساطت غلط است و باید تکذیب شود. توجّه شود که این تفاوت بین این دو تا معلوم باشد.

روایت را هم می‌خواهیم بیشتر بخوانیم چون این بحث هر بابش را که وارد می‌شویم این بحث دنباله دارد و عظیم است و مهم است، ان شاء الله در بحث ظهور و غیبت به آن می‌پردازیم.

## ۲. ادامه شرح روایت سوم

در روایت سوم می‌فرماید که **و سئل أبو محمد الحسن بن علی<sup>علیهما السلام</sup> عن الخبر الذي این خبر، روی عن آباءه<sup>عليهم السلام</sup>** : این ابو محمد الحسن ابن علی<sup>علیهما السلام</sup> یعنی امام عسکری<sup>علیه السلام</sup>، که حضرت می‌فرمایند: **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. وَإِنَّ مِنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.**

### ۲-۱. غیبت حجت، موجب ضلالت و حیرت در هدایت نمیشود

**إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ**، یعنی اصلاً عدم حضور حجت امکان ندارد، لذا در یک روایت دارد که خدای تبارک و تعالی که حجتش را در غیبت قرار میدهد، اگر امکان داشت که اولیاء الهی **يَتَرَدَّدُونَ** و **یریبون** اگر امکان داشت که آنها به شک بیفتند هیچگاه حجت را غائب نمی‌کرد، یعنی حتماً و حتماً در حین آنکه حجت غائب است اما هدایتگری‌اش و «عدم ایجاد شک» باقی است، شک ایجاد نمی‌شد، ریبه ایجاد نمی‌شود، برای همه، بله این که ریب و شک بخواهد ایجاد شود خلاف حجت بودن است، اگر حجت غائب شود و شک ایجاد شود و ریب ایجاد شود این چی هست؟ خلاف «حجت بودن حجت» است، حتماً حجت بودن با این است که باید اضلال صورت نگیرد، بله اگر عده‌ای در این ظاهر نبودن به ضلالت افتادند

۱ کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۲ ص ۵۱۱/بحار ج ۵۳ ص ۱۹۱، ۱۹۰، فی توقیع من صاحب الزمان<sup>علیه السلام</sup>...: «أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَ مِنْ مُوْبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُزْدِيَّاتِ الْفِعْلِ، فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَرْجُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُقْنَتُونَ» (العنکبوت ۲)، كَيْفَ يَسَافِقُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيَرَةِ وَ يَأْخُذُونَ بَيْنَا وَ شِمَالًا فَارْتَفَعُوا دِينَهُمْ أَمْ اِزْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ خَلَعُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسَوْا ؟! أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا مَغْمُورًا أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ أَنْبِيَائِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ<sup>صلى الله عليه وآله</sup> وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَقْضَى الْأَمْرَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْمَاضِي يَغْنِي الْحَسَنَ بْنِ عَلِيٍّ<sup>عليه السلام</sup> فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ<sup>عليهم السلام</sup> «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ» (الاحزاب ۳). كَانُوا نُورًا سَاطِعًا وَ شَهَابًا لَامِعًا وَ قَمَرًا زَاهِرًا ثُمَّ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ قَمَضَى عَلَى مُتَهَاجِ آبَائِهِ<sup>عليهم السلام</sup> خَذُوَ الثَّغْلَ الْبَاعِلَ عَلَى عَهْدٍ عَهْدَةٍ وَ وَصِيَّةٍ أَوْصَى بِهَا إِلَى وَصِيِّ سَرَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةِ وَ أَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَ الْقَدَرِ الثَّابِتِ وَ فِيْنَا مَوْضِعُهُ وَ لَنَا فَضْلُهُ وَ لَوْ قَدْ اِزَّنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيْمَا قَدْ مَنَعَهُ عَنْهُ وَ أَرَاكَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ لِأَزَاهُمْ الْحَقُّ ظَاهِرًا بِأَحْسَنِ جَلِيَّةٍ وَ أَتَيْنَ دَلَالَةً وَ أَوْصَحَ عَلَامَةً وَ لَأَبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَ قَامَ بِحُجَّتِهِ وَ لَكِنَّ أَقْدَارَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تُغَالَبُ وَ إِزَادَتُهُ لَا تُرَدُّ وَ تَوْفِيقُهُ لَا يُسْبَغُ فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ لْيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمْ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ لَا يَنْخَلْعُوا عَنْمَا سَرَّ عَنْهُمْ فَيَأْتُوا وَ لَا يَكْشِفُوا سَرَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَنْدَمُوا وَ لْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِيْنَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَلَالٌ غَوِيٌّ فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ وَ يَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّغْرِيزِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

این مانعی ندارد چون اگر حجت ظاهر هم بودند آنها به ضلالت می افتادند، یعنی این اشکال وارد نیست که بگوییم یک عده‌ای به ضلالت می افتند، چون مقام «رشد» است، و «اصل رابطه» برقرار است، که اگر چشمشان را باز می کردند برای آنها هم حجت تمام بود، اگر آنها هم دقت می کردند فاصله نمی گرفتند برای آنها هم حجت تمام بود، حجت غائب نیست که عده‌ای به ضلالت و حیرت بیفتند، این امکان ندارد.

## ۲-۲. ظهورِ باطن و حقیقتِ انسان، از دورانِ ظهور تا شکوفایی کاملِ آن در قیامت

سوال: پس این که حضرت با ظهورشان در نظام تشریح آشکار میشوند بی فایده میشود دیگر؟! چون همین الان اثر هدایتگری را دارند؟!

جواب: نه! [ظهور بی فایده نیست]، حالا بحث می کنیم، اینکه بحث ظهور چه می شود، بحث می کنیم، و عرض هم کردیم در جلسه گذشته یک قدری را، عرض کردیم که دوران غیبت جزو عظیم ترین دوران های بشیریت است، دارند مردم را عبور می دهند از اسم الظاهر به اسم الباطن، تا در زمان ظهور می خواهد «اسم الجامع» به «دولت اسم الظاهر و الباطن» می خواهد حاکم شود، اسم جامع می خواهد حاکم شود و عظیم ترین دوران بشریت دوران ظهور است، که دیگر آنجا رابطه ها فقط براساس «نظام ظاهر» شکل نمی گیرد، بلکه «اساس در نظام روابط» «نظام روحی و باطنی انسان» است که نظام جسمی و بدنی انسان هم به تبع آن نظام روحی مطرح است؛ پس نه اینکه نظام جسم نباشد، چون این هنوز در عالم دنیاست، اما دارد عالم به سمت آن قیامت (و ظهور باطنی انسان) سوق پیدا می کند، لذا دوران ظهور مقدمه اش غیبت است، و خود دوران ظهور مقدمه قیامت است. یعنی می خواهد آماده سازی بشود.

قیامت فقط «نظام جزاء» نیست آنطور که بگوییم دیگر سیر انسان تمام شده، بلکه در قیامت تازه حقیقت انسان متجلی می شود، یعنی حقیقت وجود انسان، دارد آنجا آن کمال نهایی انسان شکوفا می شود، در قیامت آشکار می شود. درست است که آنجا دیگر «دارِ عمل» نیست اما «دارِ نتیجه» هست، و «دارِ نتیجه» جزو «دار انسان» است جزو «حقیقت انسان» است، حقیقت انسانی در قیامت کمال وضوح و آشکاری را پیدا می کند، لذا جزو مبتهجات و مسرورات اولیاء الهی این است که به قیامت وارد شوند، اگر در مورد متقین می فرماید که «لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ، لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»<sup>۱</sup>، این اشتیاق و عدم قرارشان در دنیا برای این است که مشتاق آن دوره قیامت هستند که توحید به تمامه آشکار می شود و این وجود «بدون تعلقات» و «منقطع از همه تعلقات» می خواهد آشکار شود و توحید را ببیند، آن «غایت وجود انسانی» محقق شود، لذا ما فکر نکنیم قیامت فقط یک جبری است، یک اضطراری است که دیگر آنجا ربطی به حیات انسانی ندارد! نه! در حقیقت «اصل حیات انسانی» قیامت است، همه این عالم

<sup>۱</sup> تحف العقول ص ۱۵۹ / نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ (فی صفات المتقین) : قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) : لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.

دنیا مقدمه بوده برای ورود به قیامت، یعنی انسان می‌خواهد تازه وارد به قیامت شود تا آنجا آن حقیقت حیات انسانی که کمالِ نهاییِ انسان است برایش آشکار شود، لذا تمام دورانِ ظهور، دورانِ غیبت، و دورانِ بعثت، و دوران قبل از بعثت در انبیاء دیگر، مثل دورانی بوده که یک کودکی از کودکی آغاز کرده به دوران بلوغ رسیده و از دوران بلوغ تا آن اوجِ چهل سالگی که اوجِ عقلش است رسیده است، و «دورانِ غیبت» برای رسیدن به آن دوران چهل سالگی است که می‌خواهد انسان «انقطاع از بدن» پیدا کند و آماده انقطاع است تا بتواند عقلانیت در وجودش حاکمیت تام پیدا بکند، و بعد این آمادگی ایجاد می‌شود برای ظهور، که ظهور پس از این محقق می‌شود، و بعد از آن قیامت محقق می‌شود. حالا ما هنوز کجا رسیده ایم که حقیقتِ ظهور را ببینیم که چیست!

## ۳-۲. شوق درکِ باطنِ لطیفِ انسان در قیامت، با گذر از شدتِ فشارها و شدائد قبل از آن

سوال: این اشتیاقِ اولیاءِ الهی به قیامت را که میفرمایید، پس چطور است که در باب حشر (از ابواب معاد کتاب بحار الانوار) داشتیم که همه انسانها (حتی انبیاء علیهم السلام) در هول و هراس از آن موقف حشر در قیامت میگویند که «نفسی نفسی»، به غیر از نبی ختمی ﷺ که ندایش آن است که «امتی امتی»! حال سوال این است که آن اشتیاقِ چطور با این هول و هراس جمع میشود؟

جواب: آن برای موقف حساب است، نه در بهشت، موقف حساب است، یکی از مواضع قیامت دورانی بود که حشر می‌خواست صورت بگیرد که همه از شدت انقطاعشان می‌خواهد حقیقتی محقق شود که تمام آن «توحید تام» آشکار شود، لذا باید تمام علقه‌ها و تمام حدودها شکسته شود. تمام علقه‌ها نسبت به اصحاب یمین و اصحاب شمال، و تمام حدود نسبت به سابقین و مقربین شکسته شود، وقتی که می‌خواهد اینها شکسته شود همه میگویند «نفسی نفسی»، وقتی می‌خواهد این حدود شکسته شود این «نفسی نفسی» در آنجا جا دارد، این خودش یک کمال است، یک موطن کمال است که آنجا همه در حقیقت به اضطرار می‌افتند، غیر از نبی ختمی ﷺ که همه به تبع ایشان به محضر ربوبی بار پیدا

۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص: ۶۵، باب الصراط حدیث ۲، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا تَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَنَّتُمْ» (الفرع ۲۳) سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ أُخْبِرَنِي الرُّوحُ الْأَمِيرُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا بَرَزَ الْحَالِقُ وَ جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَتَى بِجَهَنَّمَ تُفَادُ بِالْبَاقِ زَمَانٍ يُفَوِّدُهَا مِائَةَ أَلْفٍ مَلَكٍ مِنَ الْعِلَاطِ الشَّدَادِهَا هَذِهِ وَ غَضَبٌ وَ زَفِيرٌ وَ شَهْقٌ وَ إِنَّهَا لَتَرْفُزُ الرَّفْرَةَ فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْرَجَهُمْ لِلْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمْعُ ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْهَا عُنُقُ فَيُحِيطُ بِالْحَالِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ مُلْكًا وَ لَا نَبِيًّا إِلَّا يُنَادِي رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي، وَ أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ تُنَادِي أُمِّي أُمِّي، ثُمَّ يُوضَعُ عَلَيْهَا الصِّرَاطُ أَذَى مِنَ الشَّعْرَةِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ، عَلَيْهَا ثَلَاثُ قَنَاطِرٍ فَأَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَ الرَّحْمُ، وَ أَمَّا ثَانِيَةٌ فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ، وَ أَمَّا ثَالِثَةٌ فَعَلَيْهَا عُدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَيَكْلِفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهَا فَتَحْبِسُهُمُ الرَّحْمُ وَ الْأَمَانَةُ فَإِنْ نَجَّوْا مِنْهَا حَسَنَتُهُمُ الصَّلَاةُ فَإِنْ نَجَّوْا مِنْهَا كَانَ الْمُنتَهَى إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ حَلَّ وَ عَزَّ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «إِنْ رِثَكَ لِابِلِ الْمُرْصَادِ» (الفرع ۸) وَ النَّاسُ يَتَهَيَّئُونَ فِي النَّارِ كَالْقِرَاقِشِ فَإِذَا نَجَّاهُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْدَمُ وَ الْمَلَائِكَةُ حَوْلَهُ يَنَادُونَ: يَا حَلِيمٌ اغْفِرْ وَ اصْفَحْ وَ عُدْ بِغَضْلِكَ وَ سَلِّمْ سَلِّمْ، وَ النَّاسُ يَتَهَيَّئُونَ فِي النَّارِ كَالْقِرَاقِشِ فَإِذَا نَجَّاهُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَرَّ بِهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ يَبْعَثُهُ تَبِمُ الصَّالِحَاتِ وَ تَرْكُوُ الْحَسَنَاتِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكَ بَعْدَ إِيسَى بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ.

می‌کنند، و به شفاعت حضرت این شکسته شدن حدود محقق می‌شود، و [انقطاع از غیر و اتصال به حق] از آن موطن نشئت می‌گیرد.

*سوال: اینکه هم در مورد مواقف قیامت و هم در مورد دوران منتهی به ظهور، در هر دو «شدت هول و فشار شدائد» را مطرح کردید، و نیز اینکه برای از «ظاهر» به «باطن» رسیدن نیاز به این شدت هست، و از طرف دیگر در مباحث دیگر مطرح کرده بودید که این «باطن» در حقیقت «شدت لطافت» است نه مخفی شدن<sup>۱</sup>، حال سوال این است که چرا این چیزی که اینقدر لطیف و پیداست، برای رسیدن به آن باید آنقدر سختی کشید و در «شدت هول و فشار شدائد» افتاد؟!*

**جواب:** جوابش در خودش نیست؟ چیزی که «شدت پیدایی» دارد برای درک آن باید در فشارها لطیف شد و لطافت در ادراک یافت. ما اشیاء را عادت کردیم با حدود می‌شناسیم چشم ما «چشم حدبین» است، ادراکات ما «ادراکات حدبین» است، اگر چیزی حد نداشته باشد اصلاً آن را نمی‌شناسیم! اگر هوا دائماً ملایم حد بدن ما بود، آیا اصلاً ما احساس هوا را می‌کردیم؟ اگر دائماً روز بود و غروب و طلوعی نبود (تا بتوانیم در برابر نور یک حد و ضد در تاریکی بشناسیم)، آیا ما احساس می‌کردیم که خورشید تابندگی دارد؟ نه!، چون ما در عالم دنیا چشممان حدبین است، «تَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا»<sup>۲</sup>، که اشیاء به اضدادشان شناخته می‌شوند، ما حد اشیاء را می‌بینیم، خب [ابتدائاً] تا این حدود رفت و آمدش را نبینیم نمی‌شناسیم! لذا خدای تبارک و تعالی فصول قرار داده، شب و روز قرار داده، تغییر و تدریج قرار داده، هر چیزی را

<sup>۱</sup> این «باطن» درحقیقت بخاطر شدت لطافت و شدت آشکاری و ظهورش است که از ادراک ما پنهان شده، و «از بس که پیداست، پنهان می‌نماید». لذا می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ كُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الحدیث ۳)، او در عین این که «اول» است، «آخر» است، و از همان حیث که اول و آخر است «ظاهر» است، و در عین این که ظاهر است، از شدت ظهورش «باطن» است. به مثال آیت «نور» که فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (البقره ۳۵)، اینکه اولین چیزی که قبل از رؤیت هر چیز می‌بینیم، نور است و سپس به کمک نور بقیه‌ی چیزها را می‌بینیم، پس آن «اول» است. از طرفی وقتی نور به آن شیء خورد و در چشم ما منعکس شد ما آن شیء را دیدیم، و عملاً نور است که به طرف ما برگشته و ما نوری که به آن شیء خورده است را می‌بینیم. پس در «آخر» هم همان نور در صحنه بود (و از همان حیث که اول نور است، آخر هم نور است). پس در اول و آخر فقط همان نور «ظاهر» و پیدا است، و این نور که از اول تا آخر فقط او ظاهر است از شدت همین ظهورش «باطن» است، یعنی «از بس که پیداست، پنهان است»، ولذا ما بخاطر این شدت ظهور یا همان باطنی بودن و شدت بدهت حضور نور، در رؤیت هابمان غافلیم که فقط نور را داریم بی‌واسطه می‌بینیم، و به واسطه‌ی دیدن نور است که اشیاء را رؤیت می‌کنیم.

<sup>۲</sup> هر چیزی به خود وسیله ضد آن تشخیص داده شده و مورد شناخت ما قرار می‌گیرد. خداوند تعالی جهان آفرینش را با اضداد آمیخته است، تا معلوم گردد که خود چنین نمی‌باشد، چنانکه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «يَشْعُرُهُ الْمَشَاعِرُ عَرَفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَتَضَادَّتْهُ بَيِّنُ الْأُمُورِ عَرَفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَتَمَارَزَتْهُ بَيِّنُ الْأَشْيَاءِ عَرَفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ، ضَادَّ النَّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْوُضُوحَ بِالْهَمَّةِ، وَالْجُمُودَ بِاللَّبَلِّ...» «از راه مجهز کردن موجودات به شعور و ابزار شناخت، می‌توان پی برد که او خود نیازی به ابزار شناخت ندارد؛ و از راه تضادی که میان امور مختلف پدید آورده، می‌توان فهمید که او ضدی ندارد؛ و از راه ایجاد وابستگی بین اشیاء می‌توان دریافت که او همانندی ندارد. میان روشنائی و تاریکی، و وضوح و ابهام، و خشکی و تری ... تضاد ایجاد نمود.» (تجیع البلاغه، خطبه ۱۸۶).

برایش ضد قرار داده است؛ تا کسی بخواهد از این اضداد عبور بکند و شناختش دائر مدار اضداد نباشد بسیار فشار و سختی دارد.

ما شناختمان در نظام فلسفی شناخت ماهوی است، شی را **بحدوده و ماهیت** می‌شناسیم (نه **بوجوده**)<sup>۱</sup>، لذا نگاهمان بر این اساس است، تا بخواهد اساس شناخت «وجودی» شود خیلی سخت و سنگین است، اُوحدی از انسانها در اینجا ممکن است شناختشان به «شناخت وجودی» برسد، که اشیاء را نه «از راه اضدادشان»، بلکه «از راه خودشان» بشناسند، یعنی به وجودشان شناخته شوند، بدون اینکه حدودشان را ببینند.

ما چون «خودمان محدودیم» امکان ندارد «شناخت بدون حد» بکنیم، در قیامت می‌خواهد «شناخت براساس وجود» محقق شود، یعنی انسان‌ها نه براساس این که «حدود و عدمیات» را ببینند بشناسند، بلکه در بهشت شناخت براساس وجود است نه عدم!، ما در دنیا شناختمان بر اساس اُعدام است، لذا هر چیزی که عدمش ضعیف‌تر باشد و وجودش قوی‌تر باشد کمتر مورد شناخت ما قرار می‌گیرد.

دقت بکنید، هرچقدر موجودی «شدّت ظهور» داشته باشد، یعنی عدمش ضعیف‌تر باشد، و وجودش قوی‌تر باشد، در دنیا کمتر مورد شناخت ما قرار می‌گیرد. اما در بهشت این حقیقت شناختش آشکار میشود، آنجا انسان «چشم حقیقت‌بین» و «چشم وجود بین» پیدا می‌کند، تمام این مواقف قیامت و فشارهایش برای این است که انسان را برسانند به جایی که نخواهد از طریق اُعدام و اُضداد بشناسد

<sup>۱</sup> استاد شهید مطهری رحمته الله در این رابطه می‌گوید: به حسب فرض اولی عقل، موجود بر دو قسم است: محدود و نامحدود. اگر موجودی از نظر مکان و زمانی نامحدود باشد، به معنی این است که هیچ مکانی و هیچ زمانی از او خالی نیست و در همه زمانها و همه مکانها هست، بلکه محیط بر مکان و زمان است؛ و در این وقت است که حواس ما از درک چنین موجودی عاجز و ناتوان است. ما به این دلیل يك شیء خاص را می‌بینیم که محدود است و در جهت معین قرار دارد، قابل اشاره است، شکل دارد. اگر نامحدود باشد و شکل و جهت نداشته باشد قهراً نخواهیم توانست او را دید. ما يك آواز را به این دلیل می‌شنویم که گاهی هست و گاهی نیست. اگر يك آواز ممتد و یکنواخت همیشه با پرده گوش ما سر و کار داشته باشد هرگز او را نخواهیم شنید. غزالی می‌گوید ما از آن جهت نور را می‌شناسیم که گاهی هست و گاهی نیست، در يك جا هست و يك جا نیست؛ اگر وضع نور چنین می‌بود که همیشه جهان روشن بود، به طور یکنواخت هم روشن بود، سایه و تاریکی نبود، افول و غروب نبود، در این وقت آن چیزی را که هرگز نمی‌شناختیم و به وجودش پی نمی‌بردیم همین نور بود که ظاهرترین اشیاء است و ظاهرکننده چیزهای دیگر است. پس ما نور را به کمک ضدّش که ظلمت است می‌شناسیم و وجودش را تصدیق می‌کنیم. محمود شبستری عارف معروف می‌گوید:

اگر خورشید بر يك حال بودی	شعاع او به يك منوال بودی
ندانستی کسی کاین پرتو اوست	نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست
جهان جمله فروغ نور حق دان	حق اندر وی ز پیدایی است پنهان
چو نور حق ندارد نقل و تحویل	نیاید اندر او تغییر و تبدیل

اینکه می‌گویند: «تعرف الأشياء بأضدادها» در مورد چیزهایی است که ما از راه حواس به وجود آنها پی می‌بریم، نه خداوند متعال که هیچ‌گونه غیاب و افول و غروبی ندارد و هیچ چیز و هیچ جا از او خالی نیست. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص: ۳۳۹ و ۳۴۰)



[چون شناخت وجودی بدون واسطه اعدام و اُضداد، مقدّمه‌ی شناخت خداست که به وجود خودش شناخته می‌شود، و او هرگز ضدّی ندارد!]<sup>۱</sup>، ما عادت کردیم تا حدّ نباشد، تا عدم نباشد شیئی را نمی‌شناسیم.

**سوال:** یعنی این هول و فشارها، ما را از ماهیّت ها و شناخت بواسطه‌ی اعدام و اُضداد جدا میکند؟!

**جواب:** بله از حدود جدا می‌کند، و از شناخت به حدود جدا می‌کند، انسان را سعه می‌دهد، با سعه‌ی انسان «تغییر در وجود و ادراک انسان» محقق می‌شود، این تغیر در ادراک انسان است.

البته بحث بنا بود خیلی خلاصه فلسفی دقیق نشود، لذا سعی بکنید سوالات در حدّی باشد که بیشتر به نظام کاربردی بحث امام زمان علیه السلام مرتبط شود، من دوست دارم اما فکر می‌کنم که این مباحث علمی بعد از این است که ان‌شاءالله اهل عمل شدیم، عمل انجام دادیم، بعد هم آن وقت در دقائق مسائل معرفتی سیر بکنیم ان‌شاءالله، ولی اینجا کار فعلاً بر این است که روایات امام زمان علیه السلام یک تکانی به ما بدهد، یک حرکتی ایجاد بکند، و بدنبال یک حرکت در دوران غیبت و آماده شدن برای ظهور باشیم، وگرنه اگر جلوی آینه بایستیم می‌گوییم این آینه چقدر خوب است جنسش چیست قیمتش چند است، این نگاه به آینه نیست نگاه به آینه این است که «انسان تصویرش را ببیند و عیبش را برطرف بکند»، اما اگر به آینه نگاه کرد به عنوان آینه (نه بعنوان اصلاح خودش در آینه) آنگاه دیگر نگاهش نفعی ندارد، این که عرض می‌کنم از باب این است که چون این بحث مباحث معرفتی کشش دارد، من خودم خلاصه اهلش هستم حالا وای به حال وقتی که شما هم وارد شوید دیگر آن وقت درآمدن از آن خیلی سخت‌تر می‌شود.

## ۲-۴. زمین فقط «ظرف تحقق حجت» است (نه قید آن)، و او حجت بر کلّ نظام وجودست

[در روایت سوم] می‌فرماید که **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حَجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ**، این ارض که **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حَجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ**، این ارض درست است که ظرف وجود خلیفه الله و حجة الله است، اما قید موضوع نیست، «ظرف موضوع» است، لذا حجتی که در ارض است «حجت بر کلّ نظام وجود است» (نه فقط حجت بر اهل ارض)، همچنان که در **عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ** آنجا که **انّی جاعل فی الارض «خليفة»**، خلیفه مطلق است اما در کجا محقق شده ظرفش؟ ظرف تحققش در ارض است، اگر ظرفش در ارض محقق شد نه اینکه

<sup>۱</sup> نور خداوند همواره در تجلّی است و به همه چیز احاطه دارد، و هرگز نورش طلوع و غروبی ندارد و آمیخته با اُضداد نمی‌باشد، لذا «نور خداوند» به خودش شناخته می‌شود، نه به غیرخودش. چنانچه در دعای ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام میخوانیم: «بِكَ عَزَمْتُكَ وَأَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَذَرِ مَا أَنْتَ»، من تو را «به تو» شناختم، و تو بودی که مرا بر خود رهنمون شده و به سوی خود فراخواندی، و اگر تو نبودی، نمی‌توانستم بدانم که تو چیستی. و همچنین در دعای صباح منقول از امیر المؤمنین علیه السلام میخوانیم: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ، وَتَوَكَّلَ عَنْ مَخْلُوقَاتِهِ، وَجَلَّ عَنْ مُلَائِمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ!»، ای خدایی که با ذات خویش بر ذات رهنمون گشته‌ای، و از هم‌گونی با مخلوقات پاك و مزّهی، و از سازگاری داشتن با چگونگی‌های آنها برتر می‌باشی!، و در جای دیگر می‌فرمایند: «اغْفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»، خدا را با خدا بشناسید. (بحارالانوار، ج ۹۵ ص ۸۲؛ ج ۹۱ ص ۲۴۳؛ ج ۳ ص ۲۷۰).

این خلیفه آسمانیان نباشد، نه اینکه این خلیفه ملائکه الله نباشد؛ اگر فقط خلیفه بر زمین است پس چرا ملائکه سجده کردند به او؟! آن هم میفرماید: **فسجد ملائک کلهم أجمعون**، که همه ملائکه سجده کردند (نه اینکه هیچ ملکی تا صرفاً خلافتش بر زمین نباشد!).

اگر عده‌ای از ملائکه به عنوان ملائکه مهمین در روایت دارد که اینها از سجده معاف بودند، نه اینکه خطاب به آنها متوجه شد و اینها معاف از سجده بودند، بلکه در روایت دارد که اینها در هیمانند و اصلاً در خطاب به سجده اینها ادراک خطاب را نمی‌کنند چون درحالت «فناء تام» هستند، لذا چون ادراک خطاب نمی‌کنند، از آنها سجده صورت نمی‌گیرد، و آن هم یک موطن از انسان است در حالتی که انسان به مرتبه «فناء فی الله» می‌رسد. یعنی انسان در مرتبه فنا «متحد با درجه‌ی ملائکه مهمین» می‌شود.

لذا خلیفه الله و حجة الله حجت است برای **من فوق الارض و برای من فوق السماء** حتی تا عرش الهی؛ لذا ملائکه الله همه ساجدند بر این حجت، همه در حقیقت راکع هستند برای این حجت، همه در خدمت حجت هستند، که **إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مَحَبَّتِنَا** در روایت دارد<sup>۱</sup> که ملائکه خدام ما هستند **ان الملائكة** یعنی همه ملائکه **لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مَحَبَّتِنَا**، همه‌شان خادم هستند، این درست است، مطابق است. چون خلیفه الله است، چون در **عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ**، آن حجت، مسجود ملائکه می‌شود، ملائکه نسبت به او خاضع و خاشعند، لذا این که میفرماید **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ**، چون مکان و «ظرف» آن حجت در زمین است **لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ** نه اینکه این حجت فقط برای ارض است، مثل همان **انی جاعل فی الارض خلیفه** این تطابق دارد با همان.

<sup>۱</sup> کمال الدین و اتمام النعمة، ج ۱ ص ۲۵۴، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَحَرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ حَبْرُئِيلُ؟ فَقَالَ ﷺ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَائَهُ الْمُؤْمِلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُؤْمِلِينَ وَ الْفَضْلُ يُغْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِأَيُّمَةٍ مِنْ غَدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مَحَبَّتِنَا يَا عَلِيُّ «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يُسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (العنبري)، يُولَايَتَنَا، يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ﷺ وَ لَا الْحَوَاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَّحْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبَّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيرِهِ، لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَلَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَجْجِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْطَلَمُوا أُمُورَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهَا خَلَقَ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّ عَنْ صِفَاتِنَا، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَسْبِيحِنَا وَ تَزَهَّدَتْ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عَظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عِبِيدُ وَ لَسْنَا بِأَهْلِهِ يَجِبُ أَنْ تُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ ذُوْنَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ تَحَلُّكُمَا كَبَّرْنَا اللَّهَ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُقَالَ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ الْمَحَلِّ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ لَنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فُرُضِ الطَّاعَةِ فَلَمَّا الْحُدُّ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَجُوزُ اللَّهُ تَعَالَى دَحْزُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحُدِّ عَلَى نِعْمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَبِنَا اهْتَدَيْنَا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ ﷺ وَ أَوْدَعَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِيَّةً وَ لَادَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ... .

چون آن کسی که غایت است در ارض است، آن کسی که مسجود همه است در ارض است، لذا این حجت هم در ارض است، ارض «ظرف» است نه «قید موضوع»، دقت می‌کنید از جهت ادبی «ظرف» است.

## ۲-۵. انسانی که به کمال انسانی نرسیده، در مرتبه حیوانی و دوران جاهلیت مانده

وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، اگر کسی از دنیا رفت و شناخت امام زمانش را، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، چون اگر شناخت «تبعیت» هم صورت نمی‌گیرد، اگر شناخت و تبعیت صورت نگرفت در مرتبه حیوانیت مانده، در مرتبه حیوانیت مانده چون انسانی است که در مرتبه حیوان مانده این هنوز در «دوران جاهلیت» است، دوران جاهلیت یعنی دوران حیوانیت انسان، دورانی که انسان هنوز از مرتبه حیوانیت عبور نکرده، منتهی دقت شود که این انسانی است که حیوان مانده، این به حیوان توهین نیست، انسانی است که ظرفیت و استعداد انسانی داشته ولی به مرتبه انسانی نرسیده، لذا می‌فرماید که اگر شناخت تبعیت صورت نمی‌گیرد، و اگر شناخت و تبعیت صورت نگرفت کمالی محقق نشده، و اگر کمال محقق نشده در دوره حیوانیت مانده، و دوران حیوانیت یعنی همان دوره جاهلیت.

فقال: « هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، اینجا می‌فرماید که حضرت فرمود که این خبر را که نقل کرد از آبائش فرمودند که: **هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّارَ حَقٌّ** یعنی اینقدر حق واضح و آشکار است، چرا آن نار را همه قبول دارند که جهنم حق است، این جریان **لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ** که هیچ گاه نمی‌شود زمین از حجت خالی باشد مثل همان است در حقایق، همانجور در صدق و حقایق مثل همان واضح است.

سوال: در نسخه ای دیگر از همین روایت «النهار» آمده است!

جواب: آن هم عیبی ندارد **كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ** همچنان که روز حق است، همینجور است در نسخه کدام کتاب آمده بوده؟ اثبات الهدی نوشته بوده؟ بله اثبات الهدی کتاب خیلی عالی است که ایشان (در الشموس المضيئه) مدرکش عمدتاً از اثبات الهدی است، من بدم نمی‌آمد خود اثبات الهدی را بخوانیم، چون خودم دو بار تمام روایات باب ظهورش را واقعا چند سال پیش زیرورو کردم خیلی عالی است، و یک نورانیته هم دارد آدم احساس می‌کند همین روایت گاهی در بعضی از کتابهای دیگر می‌آمد آدم یک جوری استفاده می‌کند، در یک کتاب دیگر یعنی این خود آن مولفی که اینها را می‌نویسد خیلی اثر دارد در آن که انسان انتقال پیدا بکند یعنی حامل این روایات هم اثر دارد در این که انسان بهره‌مندی‌اش بیشتر شود، خدا رحمت کند حضرت آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمودند که این که لمعتین به عنوان کتاب درسی شکل گرفت برای اخلاص شهید اول و شهید ثانی بود که اینها خیلی با اخلاص بودند لذا همین برکتی که باعث شد که این کتاب کتاب درسی شود و چه کمالاتی برای افراد ایجاد بشود در اثر خواندن همین کتابها، و چه حقایقی بازگو شود برای مردم و دین خدا رشد پیدا کند به واسطه اینکه طلابی که این

درسها را خواندند به اجتهاد رسیدند، بیان کردند، تمام اینها از منشأ این اخلاص است، لذا می‌بینیم این اخلاص است که کار را اینقدر عظیم می‌کند، گاهی می‌بینید که یک کاری با اخلاصش عظمت و بقااش خیلی عظیم می‌شود لذا سعی بکنیم که در کارهایمان اخلاص خیلی باشد، هر چند اگر آن کار کم باشد با اخلاص «بقاء» پیدا می‌کند، گاهی از یک کار سنگینی که وقت زیادی هم برده آن کار نمی‌آید که انسان گاهی یک کار کمتری را با اخلاص بکند، لذا اگر کار سنگین را با اخلاص بکنیم دیگر آن وقت عظمتش فوق‌العاده می‌شود.

می‌فرماید **هذا حق كما ان النار حق**، اگر **ان النار** باشد البته آشکارتر است این واضحتر است.

## ۲-۱. معرفی حجت به شیعیان مراتب مختلف داشته است

**فقيل: «يا بن رسول الله! فمن الحجة و الإمام بعدك؟»** از امام عسکری علیه السلام سوال می‌شود که حجت و امام بعد شما کیست؟ **فقال: «ابني محمد، هو الإمام و الحجة بعدی، من مات و لم يعرفه، مات ميتة جاهلیة»**.

اینجا از آن موارد نادری است که حضرت معرفی کرده، چون می‌دانید امام عسکری علیه السلام در معرفی امام زمان علیه السلام خیلی معرفی نکردند چون خیلی دشمن بود برای آن جریاناتی که نسبت به امام زمان بود، لذا امام عسکری علیه السلام خیلی با کنایه، خیلی با خفا به اصحاب خاص و اصحاب سرشان حضرت حجت علیه السلام را معرفی کرده بودند، و اینجا از آن جاهایی است که حضرت خلاصه آشکارتر بیان کرده هر چند نشان نداده، چون بعضی جاها به بعضی‌ها حضرت در همان کودکی نشان هم دادند، و حتی عقیقه کردند و گوشتش را فرستادند برای بعضی از یاران خاصشان، که این عقیقه برای آن امام بعدی است، یعنی بعضی‌ها در این حد محرم بودند، بعضی‌ها از ابتدا «محرم دیدن» بودند، بعضی‌ها بعد از امامت حضرت ایشان را دیدند، و بعضی‌ها در دوران غیبت صغری، یعنی هر کدام از اینها یک مرتبه‌ای بوده.

## ۲-۲. جاهلیت نسبت به حجت، تشکیکی است (از جهل با عناد و شرک، تا جهل صرف)

*سوال: آیا این جاهلیت تشکیکی است (جاهلیت در عدم شناخت امام)؟!*

**جواب:** خب قطعاً تشکیکی است، حالا بعد هم بیان می‌کند در روایتی از نبی ختمی صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: **يَا سَلْمَانُ قَمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُهُ فَهِيَ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَإِنْ جَهَلَهُ وَ عَادَاهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ إِنْ جَهَلَهُ وَ لَمْ يُعَادِهِ وَ لَمْ يُؤَالِ لَهُ عَدُوًّا فَهُوَ جَاهِلٌ وَ لَيْسَ بِمُشْرِكٍ**، گاهی هم جاهل است هم علاوه بر جهلش معاندت هم دارد، دشمنی هم دارد، این می‌شود اوج جاهلیت، این می‌شود شرک، درجه‌ای فوق از جاهلیت، شرک محض است اما یک کسی جاهل است اما عناد ندارد، عداوت ندارد، و

همی‌شناسد جاهل هم هست، این فرد است که **مات میتة جاهلیة** اما آنی که علاوه بر اینکه همی‌شناسد عناد هم دارد و عداوت هم دارد او، در این خطاب می‌فرماید **يَا سَلْمَانَ فَمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُهُ فَهِيَ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَإِنْ جَهَلَهُ وَ عَادَاهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ إِنْ جَهَلَهُ وَ لَمْ يَعَادِهِ وَ لَمْ يُوَالِ لَهُ عَدُوًّا فَهُوَ جَاهِلٌ وَ لَيْسَ بِمُشْرِكٍ**، پس این تشکیک است که جاهلیت می‌تواند تشکیکی باشد، تشکیکی که در مرتبه شدیدش «شرک است و مشرک»، و در مرتبه پایین ترش اینکه فقط جاهل باشد و نشناسد. اینی که نشناسد و با **میت جاهلیت** از دنیا برود این مثل قاصر می‌ماند، و آن کسی که کوتاهی کرده یا عداوت کرده و نشناخته است او مقصر است تا حد شرک، که بالاتر هم می‌رود، خود اینها هم مراتب دارد.

**سوال:** آن مرتبه از «معرفت وجودی نسبت به امام علیه السلام» را هم که خیلی ها ندارند، آیا آنها هم جاهلند؟!

**جواب:** خیر، معرفت به مراتب وجودی حضرت از فضائل است، اصل این مسئله است که انسان امامش را بشناسد، البته فقط هم «شناخت به اسم» نیست، این «شناخت با تبعیت» است، و همین مقداری که بشناسد و تبعیت بکند، همین به نحو اجمال هم که بشناسد و تبعیت بکند این فرد از میتة جاهلیت خارج شده است، هر چند در مراتب کمال هم انواع و اقسام و مراتب است، اینجور نیست که همه در یک درجه باشند.

### ۳. شرح روایت چهارم (از امیرالمؤمنین علیه السلام)

**و عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث- أنَّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: «اعلموا، این حدیث شریف، حدیثی است که در بحارالانوار و در اثبات الهدی که آمده، در بحار جلد ۵۱ صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳ مفصلش آمده، روایت هم صدر دارد و هم ذیل دارد.**

#### ۳-۱. چه افرادی از فتنه‌های پیچ در پیچ ظلمانی آخرالزمان رهایی می‌یابند؟

صدر روایت این است که: **عَنِ الْمُقْصِلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: خَيْرَ تَدْرِيبِهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرَةِ تَرْبِيَةٍ** اگر یک خبری را بفهمی بهتر از ده تا خبر است که نقل بکنی، بعد می‌فرماید که **إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُورًا ثُمَّ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهًا حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ**، اینکه فرموده **يلحن له** تعبیر شده که وقتی که ما با رمز با او صحبت می‌کنیم می‌فهمد، یعنی اینجور نیست که لازم باشد با او آشکار صحبت بکنیم، یعنی فقیه از شیعیان ما کسی است که وقتی با کنایه و اشاره با او صحبت می‌کنیم او می‌گیرد، چون دوران تقیه بوده که ما با رمز با او صحبت می‌کنیم، یعنی کسان دیگری که نشستند نمی‌فهمند اما او که نشسته او می‌فهمد، لذا می‌فرماید که **لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهًا حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ**، وقتی که با او با لحن گفتگو می‌شود می‌شناسد، سپس در ادامه می‌فرماید: **إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ عَلَى مَنَبِرِ الْكُوفَةِ: وَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنًا مُظْلِمَةً**، از اینجا وارد کلام امیرمومنان می‌شود که می‌فرماید **أَنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ**، پشت سر شما بعد از این هست **فِتْنًا مُظْلِمَةً عَمِيَاءَ**

**مُنْكَسَفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ**، در این **فتن مظلّمه**، دقت کنید که فتنه خودش جاهایی است که تشابه ایجاد می‌شود، اشتباه ایجاد می‌شود، فتنه جایی است که تشابه در تکلیف ایجاد می‌شود، آدم نمی‌داند چه بکند، بعد علاوه بر فتنه بودن می‌فرماید **مُظْلَمَةً** بعد **عَمِيَاءَ** بعد **مُنْكَسَفَةً**، یعنی دیگر خیلی شدّت در تاریکی‌های پشت تاریکی و ظلمت بعد از ظلمت، در آینده‌ی شما وجود دارد که **لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ**، کسی نجات پیدا نمی‌کند از این فتنه‌های تو درتوی پیچ در پیچ ظلمانی **إِلَّا النُّومَةُ**، مگر یک اشخاص خاص.

سوال شد از حضرت که **قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّومَةُ؟** این که شما می‌فرمایید آنی که هشیار است و می‌تواند از این فتنه‌های شدید نجات پیدا کند، این **النُّومَةُ** کیست؟ **قال: الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ**، حضرت فرمود: **النُّومَةُ** کسی است که به احوال مردم کاملاً اطلاع دارد، خوب می‌شناسد حد و حدودها را **يعرف الناس** همه جهات را، همه افراد را، همه را خوب می‌شناسد اینجوری نیست سرش کلاه برود، می‌فهمد هر فکری از کجا نشئت گرفته، **يعرف الناس** خوب می‌شناسد، نه اینکه **يعرف الناس** یعنی اسم و رسمشان را، این معرفت «معرفت حقیقیه» است، که باعث می‌شود در فتنه‌ها سالم در برود، خوب می‌شناسد که خطوط فکری از کجا نشئت گرفته است، نمی‌آید در ظاهر بماند همانجوری که آن دفعه عرض کردم: وقتی که دارد ندای حضرت در زمان ظهور محقق می‌شود، چند نداء دیگر تا غروب آن روز همه دعوت به اصلاح می‌کنند، که آن شخص مخاطب امام گفت ما اینجا گمراه شدیم، نجات پیدا نمی‌کنیم! حضرت فرمود چرا؟ گفت: چون می‌گویند چند تا ندا همه دعوت به اصلاح چطور بفهمیم؟ حضرت فرمود: تفاوت ندای ما با ندای بقیه مثل این نوری است که از این سوراخ بالای سقف افتاده در مقایسه با نورهای کنارش، سایه‌های کنارش، که این تفاوت چقدر واضح است، اگر کسی چشمش بصیر باشد، این شناخت برایش باشد، اما اگر کسی سرش را بکند در لاک خودش و کاری به هیچ کس نداشته باشد، و فکر کند که نجات پیدا می‌کند، او نجات پیدا نمی‌کند و گولی می‌دهد به همه، این سرش کلاه می‌رود، این به راحتی گول می‌خورد.

لذا **يعرف الناس** خوب می‌شناسد همه را، حواسش هست اما داخل جریانات نشده، قاطی نشده، اما همه را خوب می‌شناسد **يعرف الناس** و لا یعرفونه، اما مردم او را با خودش در جریانات نمی‌بینند که قاطی جریانات شده باشد، همراه جریانات نشده، در جریانات نیست اما همه جریانات را می‌شناسد، یعنی تکلیفش را انجام می‌دهد ساکت نیست، اما هیچ جریانی را با خودش نمی‌برد، هیچ رنگی از جریانات برای او ایجاد نمی‌شود، **يعرف الناس و لا یعرفونه و اعلموا**، از اینجا وارد این روایت می‌شود یعنی این **اعلموا** که اینجا آمد مقدمه‌اش این صدر روایت بود که الان برایتان خواندم.

### ۲-۳. خلق از رؤیتِ حَجَّتِ کورند، نه آنکه ارتباط با حَجَّتِ ممکن نباشد!

**وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيَعِمِي خَلْقَهُ مِنْهَا يَظْلِمُهُمْ وَ جَوْرَهُمْ**، خیلی در روایت قاعده‌ها دقیق است، **أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ**، که قبلاً داشتیم، **وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيَعِمِي خَلْقَهُ**

**مِنْهَا** (یا **عنها**)، نمی‌فرماید که خداوند حَجَّتِ خود را پنهان می‌کند، بلکه می‌گوید این خلق هستند که از او **سَيِّعِمِي** کور می‌شوند.

همانطور که معصومین علیهم‌السلام در مورد خداوند می‌فرمایند: **إِحْتَجَبَ بَغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ**، خدای تبارک و تعالی محجوب است اما به غیرِ حِجَابِ محجوب، یا می‌فرماید: **لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ**، مخلوقات «خودِ خلقتشان» حجاب می‌شود، نه اینکه خدا در حجاب است، یا اینکه یک خلقی است و یک خدایی است و یک حجابی که حاجب بین خدا و خلق باشد، نه! این خلاق در کوری قرار می‌گیرند، نه اینکه او ظاهر نباشد، خیلی تعبیر عالی است، **سَيِّعِمِي خَلْقَهُ مِنْهَا** یا **عنها**، هر دو نسخه وارد شده، **سَيِّعِمِي** زود باشد که خلق کور شوند، لذا این کوری غیر از آنجایی بود که می‌دیدند با چشم، یعنی حتی همان جایی هم که مردم حضرات معصومین علیهم‌السلام را با چشم می‌دیدند اما حَجَّتِ بودنِ آنها را نمی‌شناختند کور بودند، اما این کوری به‌زودی واضح می‌شود، می‌فهمد که نمی‌بیند، می‌فهمد که نمی‌یابد، در آنجا نمی‌فهمید، و هنگامی هم که حضرت را می‌دید فکر می‌کرد که فقط همین است دیگر!

این یک رحمت الهی است در دوران غیبت که انسان بفهمد که با این چشم نمی‌بیند، اما «رابطه قلبی» برقرار است (همانجور که در روایت دوم گذشت)، رابطه برقرار است. اثر در کار است، هیچ امکان انفصال نیست، لذا دقت بکنید که **سَيِّعِمِي خَلْقَهُ مِنْهَا** یا **عنها** آن هم **بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ**. با ظلمشان و جهلشان اینها غائب شدند، نه اینکه همینجور فی نفسه غیبت محقق شده، اینها حالا ببینید تعبیر این روایت که **بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ**.

### ۳-۲-۱. حجاب فقط از اعمال بد ماست، و حَجَّتِ پوشیده نیست (داستان علی ابن مهزیار)

در این رابطه نکته‌ای را از آن روایت علی ابن مهزیار برایتان می‌خوانم، در بیانی که در آن جریان هست خیلی زیباست، می‌گوید علی ابن مهزیار وقتی که آن فرستاده حضرت رسید بهش و خواست برود، فرستاده سوال می‌کند که ای ابوالحسن (علی ابن مهزیار) اینجا چه می‌خواهی؟ ابن مهزیار نقل میکند: جواب دادم

۱ توحید صدوق، ص ۹۸ و ۱۷۹، دو حدیث از امام رضا علیه‌السلام و از امام کاظم علیه‌السلام : **جِئْتُ إِلَى الرَّضَا علیه‌السلام أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَأَمْلَى عَلَيَّ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِشْأَاءً وَ مُتَبَدِّعِهَا اِتِّدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَ حَكْمَتِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ فَيُطْلَعُ الْإِخْتِرَاعُ وَ لَا لِعِلْمِهِ فَلَا يَصِحُّ الْإِتِّدَاعُ خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّدًا بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حَكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ زُبُودِيَّتِهِ لَا تَضَيُّطُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تُذَكِّرُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا يَحِيطُ بِهِ مِقْدَارُ عَزَازَتِ دُونَةِ الْعِبَارَةِ وَ كَلَّتْ دُونَةُ الْأَبْصَارِ وَ ضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَشَرَّ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى. / عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا زَمَانٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ هُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ، لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَشْغَلُ بِهِ مَكَانٌ، وَ لَا يَكُونُ مِنْ تَحْوِي ثَلَاثَةٌ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٌ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَذَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَتَيْنَ مَا كَانُوا، لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ، اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَشَرَّ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى.**

که امامی را می‌خواهم که از عالم پوشیده است و در غیبت است!، فرستاده گفت: **مَا هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ، وَ لَكِنْ حَاجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِكُمْ** او از شما پوشیده نیست، و بلکه حجاب بین شما و ایشان فقط اعمال بد شماست، او پوشیده نیست، حجاب اعمال شماست<sup>۱</sup>.

بعد وقتی علی ابن مهزیار خدمت امام رسید، می‌گوید: امام علیه السلام فرمودند: **يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا،** «ای ابوالحسن شب و روز منتظر دیدار تو بودیم!»، خیلی تعبیر سنگینی است شب و روز منتظر دیدار تو بودیم و از این زودتر انتظار داشتیم تا تو را ببینیم، **فَمَا الَّذِي أَبْطَأَ بِكَ عَلَيْنَا؟** «چه چیزی تو را از دیدار ما بازداشت؟!»، این کلمات یعنی از آن طرف هیچ بخلی نیست منعی نیست حجابی نیست، پس چه چیزی تو را از دیدار ما بازداشت؟!.

علی ابن مهزیار می‌گوید: عرض کردم «ای مولا و ای آقای من کسی نبود تا مرا به سوی شما راهنمایی کند، و بیاورد!!»، همین نگاهی که الان ما داریم، درست است؟

سپس امام علیه السلام با تعجب فرمود: **لَمْ يَجِدْ أَحَدًا يَدُلُّكَ!!!** «کسی نبود که تو را پیش من بیاورد!!»، سپس حضرت سر خود را به زیر انداخت و انگشت خود را در خاک فرو برد و فرمود: **لَا وَ لَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمُ الْأَمْوَالَ، وَ تَجَرَّوْكُمْ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَطَعْتُمُ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ، فَأَيُّ عُذْرٍ لَكُمْ الْآنَ؟** چنین نیست، بلکه اموال خود را زیاد کرده‌اید و بر ضعفای مومنین سخت گرفته‌اید و ارتباط و خویشاوندی بین خود را قطع کرده‌اید، چه عذری برای خود دارید اکنون؟<sup>۲</sup>.

### ۳-۲-۲. شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید!!

خیلی تعبیر سنگین است، حجاب مربوط به این طرف است، اصلاً قطع رابطه از جانب او امکان ندارد، چون اصل بر رابطه است. به یکی از بزرگان از اساتید مرحوم آقا سید محمد حسن الهی گفتند: شما چطور حضرت را می‌بینی؟ گفته بود: «من نمی‌دانم شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید!!»، اصل بر دیدن است، نه اینکه دیدن تعجب داشته باشد!!

در نظر ما این خیلی حرف عجیبی است که آنها می‌زنند، اصلاً انکار آنها در یک عالم دیگری هستند!، وقتی پرسیدند: شما چه کردید می‌بینید؟ گفته بود: من نمی‌دانم شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید وگرنه اصل بر دیدن است، اصل بر رابطه است، شما چه کردید که نمی‌بینید او را؟!.

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵۳، ص: ۳۲۱، وَ فِي خَبَرٍ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ الْأَهْوَارِيُّ ... أَنَّهُ قَالَ لَهُ الْفَقُّ الَّذِي لَقِيَهُ عِنْدَ بَابِ الْكُفَّةِ وَ أُوصِلَهُ إِلَى الْإِمَامِ عليه السلام : مَا الَّذِي تُرِيدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: الْإِمَامُ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْعَالَمِ، قَالَ: مَا هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ، وَ لَكِنْ حَاجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِكُمْ.

<sup>۲</sup> دلائل الإمامة (طبری آملی صغیر)، ص ۵۴۱ و ۵۴۲.



این داستان در همین رابطه است، که چه کردیم که نمی‌بینیم، وظایفمان را کوتاهی کردیم، رابطه‌ها را درست انجام نمی‌دهیم، بعد علی ابن مهزیار می‌گوید: آنجا عرض کردم: **التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ، الْإِقَالَةُ الْإِقَالَةُ**، «توبه می‌کنم توبه می‌کنم!، ببخشایید ببخشایید!» سپس حضرت فرمودند: **يَا ابْنَ الْمَهْزِيَارِ! لَوْ لَا اسْتَغْفَرُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ، لَهْلَكَ مَنْ عَلَيْهَا إِلَّا خَوَاصُّ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ تَشَبَّهُ أَقْوَالَهُمْ أَفْعَالَهُمْ**، «ای پسر مهزیار! اگر نبود اینکه بعضی از شما برای بعضی دیگر طلب آمرزش می‌کردید همه اهل زمین هلاک می‌شدند مگر خواصی از شیعه که حرف و عملشان یکی بود»!

### ۳-۳. دوران غیبت، دوران رسیدن به مرتبه صدق (تطابق حرف و عمل، و ظاهر و باطن)

خیلی حرف و عمل یکی بودن سخت است، در دوران ظهور «صدق» می‌خواهد محقق شود. در دوران غیبت انسان می‌خواهد به «مرتبه صدق» برسد. در روایت دارد مومن کسی است که اگر تمام اعمالش و زندگی‌اش را بگذارند در طبق بچرخانند جلوی مردم باکش نیست!، خیلی حرف سنگینی است الان بگذارند در طبق یعنی مثل اینکه بگذارند در اینترنت همه اعمال و زندگی را!، همه اعمالش را بگذارند در اینترنت و همه بتوانند ببینند، این باکش نیست چون چیزی مخفی ندارد، حال چند نفر از ما حاضریم؟

اینکه بگوییم همه زندگیمان را خفایای وجودمان را، آن خفایای نیتمان را که عمل ماست آنها همه را بگذارند در صحنه علن که همه ببینند!، خیلی واویلا می‌شود!!

لذا در روایات دارد که در روز ظهور همه این خفایا آشکار می‌شود، آنچه که پنهان بوده است علنی می‌شود، لذا دارد که اگر منافقی در دل سنگی مخفی شود («در دل سنگ» نه پشت سنگ)، اگر در دل سنگی مثل غار، خودش را قایم کرده باشد، آن سنگ ندا می‌دهد که درون من منافقی مخفی شده است! **فکسرنی و اقتله** من را بشکنید او را بکشید! حالا شما فکر می‌کنید «سینه بنی آدم» این ندا را نمی‌کند؟ آنکه سنگ است و به نظر ما بدون شعور است این ندا را می‌کند در آن روز، حال «در این دل» اگر نفاق باشد آشکار نمی‌شود؟! اگر خلاف باشد آشکار نمی‌شود؟!

لذا هر چقدر می‌خواهیم آماده شویم باید «صدق» داشته باشیم، صدق بین آنچه که در درون و باطن ماست و آنچه که در ظاهر است، حضرت در این روایت تشریف علی بن مهزیار می‌فرماید که: اگر این استغفار کردن بعضی از شما برای بعضی دیگر نبود، آنگاه فقط آنهایی که اهل صدق هستند باقی می‌مانند، آن خواص فقط باقی می‌مانند.

در ادامه روایت چهارم می‌فرماید: **وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيَعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا يَظْلِمُهُمْ وَ جَوْرِهِمْ**، یا در نسخه دیگر دارد **كَه يَظْلِمُهُمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ**، که این ظلم و جهل هم می‌تواند شامل ظلم بر دیگران باشد، هم ظلم بر خود انسان باشد، ظلم بر دیگران «ستمکاری» است، ظلم بر خود انسان «کوتاهی

کردن‌ها» است، کوتاهی کردن‌ها، به جا نیاوردن صحیح، این ظلم بر خود است، و ظلم بر دیگران همان ستمی است که انسان عدالت را نسبت به دیگران رعایت نمی‌کند. هر دو معنا در روایت کشش دارد، که **بظلمهم و جهلهم**، این جهل گاهی این است که انسان «جاهل به امام» است و این جهل باعث می‌شود که معرفت به امام نباشد، و گاهی «جهل به شریعت» است، یعنی وقتی حجت نیست و ارتباط ظاهری ندارد ایشان «تبعیت از حجت» هم نمی‌کنند، این جهل «نداشتن معرفت به شریعت» است، لذا هر دو معنا را شامل می‌شود، این معنا را مرحوم آقای پهلوانی هم در نکته چهارم از نکاتشان ذیل روایت بیان کرده‌اند.

### ۴-۳. اگر حجت نباشد، اهل زمین در زمین فرو می‌روند یا در حیوانیت می‌مانند

بعد می‌فرماید که **لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ**، اگر یک ساعت ارض از حجت الهی خالی شود **لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا**؛ یا **سَاخَتْ بِأَهْلِهَا**، هر دو وارد شده، **سَاخَتْ** یعنی **انخسفت** یعنی فرو می‌بلعد، می‌گویند پا که در زمین فرو رود می‌گویند **سَاخَتْ**، پا در زمین که فرو رفته است این **لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا** یعنی همه‌ی اهل زمین در زمین فرو می‌روند، در زمین فرو می‌روند یا معنای کنایی است به این معنا که حیوانیت غلبه می‌کند بر همه، و همه فقط ارضی می‌شوند، دیگر سماوی نیستند، یعنی اینها دیگر از مرتبه ارض بالاتر نمی‌روند، **لساخه باهلها** یعنی این فرو رفتن در ارض که در آیه شریفه می‌فرماید **أُخْلِدَ إِلَى الْأَرْضِ** (الاعراف ۱۷۶) یعنی «خلود به ارض» پیدا می‌کنند، این همان **لساخه** می‌تواند باشد، لذا هم این معنا می‌تواند باشد (که معنایی در نظام تشریع است)، هم معنای دیگری که آن معنا هم صحیح است (در نظام تکوین)، که می‌فرماید که اگر حجت نباشد **لساخه** یعنی اینکه «واسطه فیض» وقتی که از بین می‌رود و نباشد **لساخه** همه عالم از جمله زمین متلاشی می‌شوند، و اهل زمین همه در زمین فرو می‌روند، و زمین و تمام تبعاتش هم مندرک می‌شود و از بین می‌رود، چون آن «واسطه فیض» در کار نیست. لذا هر دو معنا امکان‌پذیر است چه در نظام تشریع چه در نظام تکوین. هر دو راه دارد.

### ۵-۳. سنت یوسفی در حضرت حجت علیه السلام

**لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ حُجَّتْ** همه را می‌شناسد، و لا یعرفونها، اما مردم او را نمی‌شناسند، **كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ**، اما آنها انکار می‌کردند.

این مثال را قبلاً زدم برای دوستان، حضرت آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمودند: یک کسی بود چله‌ها می‌گرفت برای اینکه حضرت را ببیند، از جمله در یکی از چله‌ها که کنار کعبه هم گرفته بود و آنجا مشغول چله‌نشینی بود، روز چهلّم که شده بود، مشغول بود و به تمام زحمتش داشت کار را انجام میداد، که یک فرد عربی رسید و یک سؤالی ازش کرد، این هم خلاصه جوابش را داد اما با خیلی سختی و اکراه که بالاخره آن سائل زودتر برود و یک جوری کش پیدا نکند، تا اینکه حالتش از دست نرود، و آن فرد رفت، و بعد دوستش آمد گفت چه کردی؟ امروز روز چهلّم است به نتیجه رسیدی؟ گفت نه! والله خبری نشده!!

آقای بهجت رحمته الله علیه نقل می‌کرد این جریان را، بعد می‌گفت که، آن دوستش بهش گفت: «الان حضرت پیش تو بود!!»، کی بود او؟ همان کسی که آمده بود سؤالی داشت!!! هم او حضرت بود!

اینکه ما دنبال حضرت هستیم که یک چیزی به ما بدهد، آنجا یک اعطائی به ما بکند، اما اگر آنکه کاری از ما بخواهد او حضرت نیست، اگر در بین حاجات مردم رجوع بکند حضرت را نمی‌بینیم، لذا این نکته همین مطلبی است که در این روایت دارد که **يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ** می‌گوید وقتی که حضرت ظهور می‌کند سنت یوسفی در او این است که مردم می‌بینند که از قبل حضرت را دیده بودند و می‌شناختند، و الان تطبیق می‌کنند! (ان شاء الله در یکی از بحثها بعداً مفصل خواهیم گفت).

### ۳-۶. رؤیت حضرت حجت علیه السلام در ضمن تمام خیرات و حسنات و اعمال صالح

کجا این امکان‌پذیر است؟! این حقیقت که صبح تا شب انسان با «اعمال صالح» ارتباط برقرار می‌کند و با «انسان‌های صالح» ارتباط برقرار می‌کند، که در همه اعمال صالح و خیرات، **إِنْ ذَكَرَ الْخَيْرَ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ قَرَعَهُ وَ مَعَدْنَهُ وَ مَاوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ** در زیارت جامعه کبیره، که وقتی خیر ذکر می‌شود شما اصلش هستید فرعش هستید اولش هستید آخرش هستید، مرجعش هستید ملجأش هستید مأوایش هستید؛ اگر در روایت دارد که **الْحَسَنَةُ وَ اللَّهِ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام**<sup>۱</sup> یعنی تمام حسنات ظهور آن «حسنه اطلاق» است، همه باید به او سوق بدهند.

اگر اینگونه باشد انسان وقتی به عمل صالح می‌رسد در نگاه توحید ولائی (که آن بحثی است که قبلاً عرض کردیم خدمتتان)، در آن نگاه، تمام خیرات و هر حسنه‌ای که جلوی راه انسان قرار می‌گیرد، هر کدام یک رابطه است با مقام ولایت، در حقیقت دارد او را نشان می‌دهد، و اگر انسان به حسنات پشت بکند در حقیقت به او پشت کرده است! پشت کردن به او این نیست که یک شخصی را ببیند خیلی نورانی است، و به او پشت کند! نه! پشت کردن به او در نظام دوران غیبت، در این است که [پشت کند به مظاهر حضرت]، که حضرت تجلی‌اش مثل نظام روح به بدن است، [او «روح جاری» در تمام خیرات و حسنات عالم است]، و همه خیرات عالم بدن اوست، همه اعمال صالح در عالم ظهور اوست، بدن اوست، آشکاری اوست؛ یعنی فعلیت تمام خیرات و حسنات عالم به منزله «بدن امام» محسوب میشوند و او «روح تمام اعمال صالح» است. لذا در دوران غیبت اگر انسان به عمل صالح می‌رسد، باید ببیند این عمل همان حقیقت را دارد نشان می‌دهد!

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۳۶ ص ۸۱، **الْحَسَنَةُ وَ اللَّهِ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ السَّيِّئَةُ وَ اللَّهِ اتِّبَاعُ أَغْدَابِهِ.**

این مطلب را مرحوم آقای سید محمد حسن الهی رحمه الله برادر علامه طباطبایی رحمه الله فرموده است. خیلی هم عالی فرموده، که تمام اعمال صالح ظهور اوست، به طوری که (تعبیر ایشان این است که) اگر این اعمال صالح را انسان قدرت داشت می‌توانست همه را کنار هم قرار بدهد، اگر امکان داشت برایش (به تعبیر سطحی ما) مثل پازل‌هایی که قطعات اینها را کنار هم قرار بدهد، آنگاه همه اینها او را نشان می‌داد، و او کاملاً آشکار می‌شد، اما چون ما قطعه قطعه می‌بینیم، جزء جزء می‌بینیم و در نگاه کل نمی‌بینیم، لذا او را نمی‌بینیم.

بنابر این اگر کسی در آن نگاه توحید ولائی، به اعمال صالح نگاه بکند، همه اعمال صالح را دارند او را نشان می‌دهند. این بحث را ان‌شاءالله مفصلاً یک بار باید با روایات باب که این روایات را دارد و دلالت دارد بحث کنیم، ان‌شاءالله، قبلاً یک بار این را برای دوستانی که در بحث معاد بودند یک قسمتی را عرض کردیم حالا روایات باب را ان‌شاءالله تفصیلاً در جای خودش می‌آوریم

### ۷-۳. رؤیت حضرت حجت علیه السلام در آینده هر انسان صالح

و فراتر از اعمال صالح، اگر در هر حسنه و عمل صالح اینجوری شد، آن وقت همان مرحوم سید محمد حسن الهی طباطبایی رحمه الله می‌فرماید که: در صالحین بحث اعظم از این است، اینکه هر صالحی آئینه‌ای است برای نشان دادن آن حقیقت، [دقت کنید] هر آدم صالحی!!

نه صالح یعنی کسی که حالا خیلی عظیم است، مثلاً اینکه منظور امثال امام علیه السلام باشد، نه! یا فقط مقام معظم رهبری باشد، نه فقط اینها!، اینکه فقط آیات الهی مثل آیت الله بهجت رحمه الله منظور باشد، نه فقط این بزرگان، بلکه آنها آئینه‌های عظیمند، و در حقیقت هر کسی که عمل صالحی از او سر زده و با عمل صالحی متحد شده است به همان مقدار دارد او را نشان می‌دهد. [پس هر رابطه با یک «انسان صالح»، ارتباط با حقیقت وجودی «حضرت حجت علیه السلام» محسوب می‌شود].

اگر کسی با این نگاه با مومنین بخواهد رابطه برقرار بکند و ببیند چقدر متفاوت می‌شود؟!، رابطه در نظام اسلامی و جامعه اسلامی چقدر محکم می‌شود! یعنی احساس بکند و بیابد واقعاً (نه تعارفاً و خیالاً)، که هر رابطه‌ای با هر انسان صالحی رابطه با اوست، دارند او را نشان می‌دهند به لحاظ عمل صالح و آن صالح بودنش، وقتی با او دارد رابطه برقرار می‌کند دارد با حضرت مرتبط می‌شود.

لذا برای این چنین فردی با این نگاه، فکر می‌کنید دیگر غیبت معنا می‌دهد؟ آیا از این حضور و ظهور بالاتر امکان‌پذیر است؟ کیست که از صبح تا شب با اعمال صالح زیادی مرتبط نشود، و کیست که با صالحین بسیاری نبیند او را، از صبح که بلند می‌شود از اول سحر و طلوع فجر که در رابطه‌ی الهی قرار می‌گیرد، از همان عمل صالح نماز شب (و دعای بر چهل مؤمن)، تا وقتی که با مؤمنین رابطه برقرار

می‌کند، تا وقتی که دوباره برمی‌گردد به منزلش، تمامش عین ارتباط است، که دارد حضرت را در ضمن تمام اعمال صالح و تمام مؤمنان و صالحان رؤیت میکند.

### ۳-۸. شناخت حقیقتِ سعیِ امام، موجب عبور از ظاهر به باطن و تحقق فرج برای منتظر

لذا حضرت آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمودند: «دو رکعت نماز خواندن در دوران غیبت» افضل است از اینکه انسان قصد دیدن بکند، چون دارد این دو رکعت را با این نگاه می‌خواند، و فرج محقق شده است، تعبیر خیلی زیباست، اگر در روایت می‌فرماید که اگر کسی این مسئله را فهمید، دیگر برای او [در چنین حالتی از «شناخت امام» است که] **لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ** «نه تقدّم و نه تاخّر این امر غیبت برایش ضرری ندارد»<sup>۱</sup>، چون فرج محقق شده، [چون با «شناخت امام» از غیبت درآمده]، چون آن نگاه عبور از بدن که فقط جسد را می‌خواست در قبال جسدهای دیگر ببیند، از این مرحله گذشته، و آن حقیقت را در ضمن همه اعمال صالح، و در ضمن همه صالحان دارد می‌بیند.

نه اینکه آن حقیقت «حقیقت شخصیه» ندارد، اما آن حقیقت شخصیه‌اش مانع این «حقیقت سعی‌اش» نیست. در این «حقیقت سعی»، نگاه نسبت روح به بدن است، الان شما بگویید به من که، روح من نسبت به بدن من، به کدام عضو نزدیکتر از دیگری است؟ آیا به دست من نزدیکتر است یا به پای من؟ نسبت روح با اعضا و جوارح من و سلول‌ها، اصلاً با سلول سلول من هیچ تفاوت ندارد، چون رابطه روح مکانی نیست، تمام عالم می‌شوند بدن او، و نسبت او به تمام عالم، نسبت روح است با آنها، تمام انسانها در آن نسبت روحی، عمل صالحشان در آن «رابطه‌ی صالح بودن» بدن اوست، اما آنجایی که عمل صالح انجام می‌دهند بدن نیستند، جدا هستند، بینونت است، اما در آنجایی که عمل صالح از آنها بروز می‌کند بدن او هستند، او را دارند آشکار می‌کنند.

خب با این نگاه، آیا انسان بسادگی می‌تواند نسبت به مؤمنین بی‌احترامی کند؟! اگر در روایت از زبان خداوند که اگر کسی مومنی را اهانت بکند **مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ**<sup>۲</sup>، من را به مبارزه طلبیده، یا اگر کسی پشت سر مؤمنی هتکی بکند، حرفی را بزند که در او بوده (حتی اگر عیبی که در او بوده را فاش کند)، بر آن هتک کننده یک باره چهل حجاب و ساتر و سپری را که خدا برای حفظ مؤمن و ستّاربتش بر او قرار داده بوده، یک باره تمام این چهل تا از آن فرد هتاک می‌ریزد، در معاصی کبیره‌ی

<sup>۱</sup> المحاسن، ج ۱ ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب ۲۲ حدیث ۸۵، قال الباقر عليه السلام: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا يُعَدُّرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَهُ وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱ ص ۱۴۴، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَلَمَّا اسْتَفْتَوْا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ - فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأْسَفَنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْضُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطُهُمْ سَخَطُ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَ الْأَوْلَاءَ عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ، لَكِنَّ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ، وَ قَدْ قَالَ: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا ... .

دیگر اینگونه نیست، می‌گوید هر معصیتِ کبیره یک جَنَه (سپر) از این جَنّات (سپرها) را از او ساقط می‌کند، اما اگر کسی پشت سر مؤمنی حرف بزند، چون دارد ولایت را زیر سوال می‌برد لذا هرچهل حجاب با هم میریزد. این «رابطه ولایی» بین مؤمنین است، این برگشت می‌کند به ارتباط با «اصل نظام ولایت». (ان شاء الله این بحث ادامه دارد یک قدری باید تفصیلی‌تر باشد کاربردی‌تر بشود نگاه ما را تغییر بدهد).

### ۳-۹. دوران غیبت، دوران شناخت و رؤیت حقیقتِ امام زمان علیه السلام در همه جا و هر زمان

دوران غیبت دوران این است که امام زمان علیه السلام را ما در همه جا ببینیم، نه آنکه دنبالش در یک گوشه باشیم، نه دنبالش به عنوان یک شخص باشیم، بلکه آن حقیقت را در همه جا ببینیم.

این که خدای تبارک و تعالی در قیامت می‌خواهد تجلّی بکند، به اینکه همه سببیت‌ها خدا را دارند آشکار می‌کنند، و همه ظهورات دارند او را نشان میدهند که **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** (الغافر ۱۶) به اینکه همه دارند او را متجلّی می‌کنند، این حقیقت در زمان غیبت دورانِ آماده‌سازی‌اش است، و در زمان ظهور حقیقتش محقق می‌شود؛ این حقیقتِ عظیم در زمان غیبت برای عده‌ای محقق می‌شود، و در زمان ظهور برای همه می‌خواهد محقق بشود، این حقیقت که همه او را در آن «رابطه‌ی وجودی» ببینند.

لذا دیگر در ارتباط با حضرت حَجّت «دور و نزدیک مکانی و زمانی» معنا ندارد، کسی که در دورترین نقطه است همان‌گونه رابطه دارد که کسی که در نزدیکترین نقطه است، مثل اعضای بدن انسان که آن که کف پا است با آن که مغز سر است از نظر ارتباط با روح دور و نزدیک ندارند. لذا دور و نزدیک به معنای «قُرب و بُعْد مکانی» راه ندارد، و پس از آن «قُرب و بُعْد زمانی» هم راه ندارد. نظام روح نه مکان درش راه دارد نه زمان درش راه دارد. بلکه در آن «رابطه وجودی» با حضرت، «قُرب و بُعْد وجودی» مطرح است، که بستگی به «طهارت وجودی افراد» دارد. ان شاء الله خدای تبارک و تعالی ما را «معرفت رابطه» «و مراقبه‌ی این رابطه» را برای همه ما قرار بدهد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

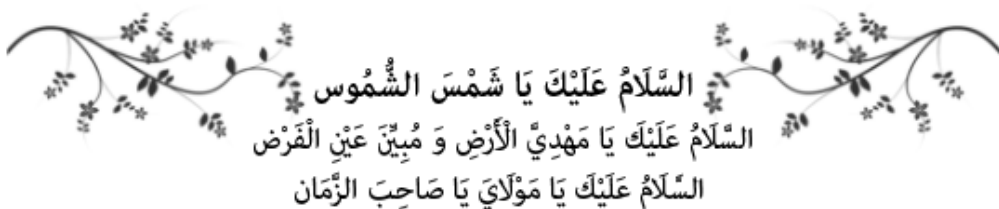
جناب آقای میریان عزیز بسم الله.



از دست «غیبت تو» شکایت نمی‌کنم      تانیت غیبتی نبود لذت «حضور»

کردی گمان به عیش و طرب تر مند و شاد      ما را «غم بخار» بود مایه سرور

حافظ شکایت از غم بهران چه می‌کنی      در بهر «وصل» باشد و در خلعت است «نور»



جلسات هفتگی شرح روایات امام زمان علیه السلام (غیبت، ظهور و رجعت)

شنبه ها، ساعت ۱۹؛ خیابان سمیه، کوچه ۱۱، حوزه علمیه ثامن الائمه علیه السلام

دریافت صوت و متن جلسات در [ostadabedini.blog.ir](http://ostadabedini.blog.ir)